

اشعار

شیخ نجم الدین راز

« دایه »

به کوشش و تحقیق :

محمود مدبری

کتابخانه طهوری ناشر مجموعه «زبان و فرهنگ ایران» چهار کتاب دیگر از استاد فقید عباس اقبال آشتیانی به پیشگاه دانشمندان و محققان و دوستداران کتاب تقدیم میکند.



- ۱- حدایق السحر فی دقایق الشعر. تألیف رشیدالدین وطواط به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.
- ۲- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس. شامل وقایع قسمتهای جنوبی ایران به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.
- ۳- مجمع التواریخ. در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد. تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی. به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.
- ۴- مکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.



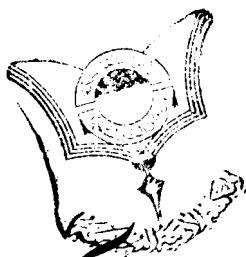
کتابخانه طهوری

قیمت ۳۵ ریال



زبان و فرهنگ ایران

۱۰۲



اشعار

شیخ نجم الدین راز

« دایه »

به کوشش و تحقیق

محمود مدبری

<https://t.me/ketaberfani>

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران. خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

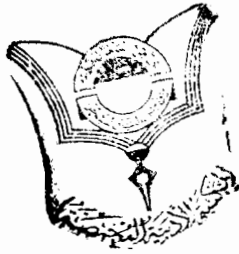
تلفن ۶۴۶۳۳۰

چاپ اول ۱۳۶۳ خورشیدی

تیراژ ۳۰۰۰ جلد

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتابخانه طهوری است



فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۸ تا ۱	مقدمه و کتابشناسی نجم‌الدین رازی
۲۷ تا ۹	رباعیات
۴۷ تا ۲۹	قصاید، غزلیات، قطعات و مثنوی
۵۳ تا ۴۹	ملحقات
۹۰ تا ۵۵	تعلیقات
۱۱۶ تا ۹۳	فهرست لغات و ترکیب‌ات
۱۱۸ تا ۱۱۷	فهرست تشبیهات
۱۱۹	فهرست اعلام اشعار
۱۲۴ تا ۱۲۰	فهرست منابع و مآخذ

«بنام خدا»

ز آن پیش که نور بر ثریا بستند
وین منطقه بر میان جوزا بستند
در عهد ازل بسان آتش بر شمع
عشقت به هزار رشته برما بستند.

مقدمه

ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاه‌اور اسدی رازی متخلص به «نجم» و معروف به «دایه»، از صوفیان بزرگ و نویسندگان مشهور نیمه دوم سده ششم و نیمه اول سده هفتم هجری است. از احوال و زندگی او با تمام شهرتش، اطلاعات کافی در دست نیست. آنچه مسلم است موطن وی شهر ری بوده و با خانواده خود در آنجا زندگی می‌کرده است. او شاگرد مجدالدین بغدادی صوفی بزرگ آن عهد بود.

مجدالدین مرید شیخ نجم‌الدین کبری از اعظم عرفای اوایل قرن هفتم بوده است. نقل است که در هنگام حمله مغول شیخ نجم‌الدین کبری به مریدان خود دستور داد تا برای تبلیغ آئین به بلاد دیگر اسلامی هجرت کنند. خود شیخ در برابر هجوم وحشیانه مغولها ایستادگی کرد و شهادت او تاکنون زبانزد خاص و عام است.

نجم‌الدین رازی به جهت تبلیغ، اما در اصل از بیم لشکریان بیگانه، خانواده را رها کرده به همدان گریخت، و سال بعد نیز از آنجا فرار کرده بنا به نصیحت دوستانش

به آسیای صغیر وطن جست. مدتی در شهرهای ملطیه و قیصریه و سیواس و ارزنجان به سر برد؛ تا اینکه به دربار علاءالدین کیقباد بن کیخسرو سلجوقی و داودشاه بن بهرامشاه کشیده شد. در آن سرزمین با شهاب‌الدین عمر سهروردی و مولانا جلال‌الدین بلخی و شیخ صدرالدین قونوی ملاقات و آشنایی داشت. بالاخره پس از سالها سیر و سفر به سال ۶۵۱ یا ۶۵۴ در بغداد از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

نجم‌الدین رازی دارای رسائل گوناگون بوده از این حیث شهرت داشته است. معروفترین اثرش «مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد» است که از کتابهای مهم صوفیه به‌شمار می‌رود. نثر آن شیوا و ساده است و به آثار روان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌ماند. در مواردی از نظر به‌کار بردن سجع، دنباله سبک‌خواجه عبدالله در رسالاتش، به‌چشم می‌خورد. این اثر را با تغییراتی که خود نجم‌الدین داده به نام علاءالدین کیقباد کرده است. وجود نسخ متعدد از آن، اشتها و اهمیت آنرا در میان صوفیه می‌رساند. از این کتاب چاپهای مختلف شده که آخرین و بهترین آن به تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر محمدامین ریاحی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب است.

اثر دیگر وی کتاب «معیارالصدق فی مصداق‌العشق» (عشق و عقل یا عقل و عشق) است. این اثر نیز به شیوه «مرصادالعباد» و در پاسخ پرسشهای دوستی درباره کمال عشق و کمال عقل نگاشته شده است. کتاب مزبور با عنوان «عشق و عقل» به تصحیح دکتر تقی تفضلی جزو انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به

چاپ رسیده است.

کتاب «مرموزات اسدی در مزمورات داودی» اثر دیگر نجم‌الدین رازی است که بنا به تحفه به دربار «داود شاه بن بهرام» برده و به نام او کرده است. شیوه‌نثر آن، چون دو کتاب دیگر، عرفانی و ساده و شیرین است. استاد شفیع کدکنی آنرا تصحیح کرده و در سری انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی به چاپ رسانده‌اند. کتاب «منارات السائرین» به زبان عربی است و از آثار شیخ به حساب می‌آید. ازین کتاب نسخه ناقصی مکتوب به سال ۱۰۲۰ در کتابخانه ملی ملک محفوظ است. مضامین آن نیز نزدیک به مرصادالعباد با جنبه‌های صوفیانه است.

کتاب دیگری که به نام او در مناقب‌العارفین افلاکی ج ۲ صفحه ۹۳۳ و نفحات الانس جامی و کشف‌الظنون و روضات الجنان جلد دوم آمده است «تفسیر قرآن کریم» (التأویلات النجمیه یا بحرالحقایق والمعانی فی تفسیر السبع المثانی) می‌باشد که از وجود آن اطلاعی در دست نیست.

نجم‌الدین رازی از بزرگان نویسندگان ایران در قرن هفتم است و آثاری که برشمرده شد، در تلفیق نثر روان با مضامین صوفیانه، از شاهکارهای ادب فارسی است.

او در عرفان پیرو عرفان نظری است و شاید قوت در این جنبه و نپرداختن به مسایل عملی در ارتباط با مردم، باعث نشان دادن روحیه ضعف‌در برابر مهاجمان آسیای میانه باشد.

اشعار او در درجه دوم نسبت به نثرش قرار دارد.

دیوان شعری از وی باقی نیست و نامی هم از آن نرفته است. اشعار او شامل: رباعیات و چند قصیده و غزل و قطعه، که سیصد و نود و یک بیت می‌شود، به طور عمده در سه کتاب منشور او به مناسبت‌های گوناگون آمده است. تعدادی نیز در کتب تذکره و جنگ‌های خطی و کتاب‌های صوفیان به نام او وارد گردیده است. اشعاری که در کتاب‌های خود نجم‌الدین رازی است معمولاً با لفظ «این ضعیف گوید» و در نسخ مختلف آن با لفظ‌های «لمؤلف رحمة الله»، «للشیخ رحمة الله»، «مؤلف گوید» و... همراه است که این الفاظ اخیر را بعدها مریدان و معتقدان و خوانندگان کتاب‌هایش بدان افزوده‌اند.

برخی از رباعیات او به نام عرفا و شاعران دیگر آمده است از جمله: خواجه عبدالله انصاری، شیخ ابوسعید ابوالخیر، مجدالدین بغدادی، مولانا جلال‌الدین مولوی، سنایی، بابا افضل کاشانی، نجم‌الدین کبری، خیام، اوحالدین کرمانی، احمد غزالی، عطار و سعد الدین حموی. اکثر این رباعیات بنا به تصریح خود او در کتاب‌هایش و یا انتساب تذکره‌ها، از آن اوست.

سبک شعر نجم‌الدین در قصیده اغلب به سبک خراسانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم، خصوصاً سنایی، نزدیک است. اما این سبک به خصوص در رباعی تفاوت دارد. در این اشعار اصطلاحات ادبی متداول در آن عهد و مصطلحات عرفا بسیار دیده می‌شود. صور خیال بویژه تشبیه فشرده (اضافه مقلوب مشبه به و مشبه) و تشخیص اضافی از نوع تشبیهی نیز کاربرد فراوانی در اشعار او دارد، که فهرستوار در آخر این کتاب جمع‌آوری شده است. از جمله

تشبیهات فشرده است: بارغم (تشبیه غم به بار)، تندباد
 قهر (تشبیه قهر به تندباد)، پروانه دل (تشبیه دل به
 پروانه)، تیغ «لاله» (تشبیه «لاله» به تیغ)، دانه عشق
 (تشبیه عشق به دانه). و از جمله تشخیصات اضافی
 است: چشم دل، دهن دوزخ، دست اجل، رخ دین و حلق
 وجود.

درین مجموعه، از آوردن برخی رباعیات و اشعار
 منسوب که گوینده آنها دقیقاً معلوم نیست خودداری شد.
 براین اشعار تعلیقاتی افزوده گردید که شامل: مأخذ
 اشعار و حواشی تصحیحی مربوط به آنها، معنی و شرح
 لغات و اصطلاحات ادبی و عرفانی و تاریخی که باشواهد
 شعری و نثری از دواوین و آثار منثور کلاسیک همراه
 است.

فهرسی نیز از اعلام اشعار، لغات و ترکیبات،
 تشبیهات اضافی و مأخذ و منابع کتاب در پایان اشعار
 اضافه شد تا راه تسهیل در مراجعه طالبان باشد.
 در اینجا لازم است که نمونه‌ای از کتابشناسی نجم
 الدین رازی فهرست‌وار بیاید تا کسانی که تحقیق بیشتر
 در باب احوال و آثار و اشعار او می‌خواهند به آن منابع
 رجوع کنند.

کتابشناسی نجم‌الدین رازی

آتشکدهٔ آذر، به کوشش سادات ناصری، جلد سوم
 آتشکدهٔ آذر، به کوشش سید جعفر شهیدی
 احادیث مثنوی، فروزانفر ص ۲۹
 اصول تصوف، احسان‌الله استخری
 تاریخ ادبیات ایران (از سنایی تا سعدی)، ادوارد براون
 تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم و سوم)، ذبیح‌الله صفا
 تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، عبدالحسین نوایی
 تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی
 تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری، منوچهر محسنی
 جنگ خطی شمارهٔ ۲۴۴۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه
 تهران

« ۴۰۶۸ «
 « ۴۴۳۱ «
 « ۱۰۷۷ جنگ عکسی

رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری، به کوشش
 نگارنده

ریاض‌العارفین، رضا قلی‌خان هدایت
 ریحانة‌الادب (جلد ششم)، میرزا محمدعلی مدرس،

- چاپ دوم
زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی،
فروزانفر
- سبک‌شناسی بهار، ج سوم
صبح گلشن، سیدعلی حسن‌خان
طرائق‌الحقایق (ج ۲)، معصوم‌علیشاه، جعفر محبوب
عشق و عقل، به تصحیح تقی تفضلی
فرهنگ سخنوران، خیامپور
فرهنگ فارسی دکتر معین، چاپ سوم
فهرست مقالات فارسی (جلد سوم) ایرج افشار
گلستان ادب، حسین مکی
مجالس النفائس، علیشیرنواپی، علی‌اصغر حکمت
مرصادالعباد، به تصحیح امین ریاحی
مرصادالعباد، به اهتمام شمس‌العرفا
مرموزات اسدی در زممورات داودی، شفیع کدکنی
مناقب‌العارفین افلاکی، به کوشش تحسین یازیجی
مونس‌الاحرار ج ۲، میرصالح طبیبی
نفحات‌الانس جامی، توحیدی‌پور
هفت اقلیم رازی، جواد فاضل
تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی
تاریخ مفصل ایران در دوره مغول
خزینة‌الاصفیاء، طبع کانپور ج ۲ ص ۲۷۳
راهنمای دانشوران ج ۱ ص ۳۰۷ و ۳۰۸
جواهرالاسرار شیخ آذری
ریاض‌الشعرا، کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۳۰۱
عرفات‌العاشقین، کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۳۲۴
فهرست کتابخانه برلن

- فهرست ریو
 فهرست کتابخانه مجلس شورا ج ۲
 قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۶۷
 کشف‌الظنون
 مجالس‌العشاق، طبع هند ص ۱۱۰
 مجلهٔ ارمغان، سال نوزدهم ص ۴۷۲
 منارات‌السائرين، کتابخانه ملی ملک مکتوب به سال ۱۰۲۰
 منتخب مرصادالعباد، طبع تهران ۱۳۰۱
 رساله الطيور^۱، نجم‌الدین رازی در مجموعهٔ ۱۵۸۹ کوپر-
 ولوی استانبول، عکس دکتر امین ریاحی
 مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۱۰ (۱۳۴۶) ص ۱۴۴
 راهنمای ادبیات فارسی، زهراى خانلری (کیا) چاپ
 اول ص ۳۸۶
 سفینهٔ خوشگو، حرف «ن»، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.
 خطی شمارهٔ ۲۶۵۵
 لغت نامهٔ دهخدا.

محمود مدبری ۱۳۶۲/۲/۲۲

رباعیات

یارب تو مرین سایه یزدانی را
 بگذار بدین جهان جهانبانی را
 اندر کنف عاطفت خویشش دار
 این حامی بیضه مسلمانی را.
 *

ای کرده غمت غارت هوش دل ما
 درد تو زده خانه فروش دل ما
 سری که مقدسان از آن محرومند
 عشق تو فرو گفت به گوش دل ما.
 *

۵ اصل و گهر عشق ز کانی دگر است
 منزلگه عاشقان جهانی دگر است
 و آن مرغ که دانه غم عشق خورد
 بیرون ز دو کون ز آشیانی دگر است.
 *

عشقت که دواى جان این دلریش است
 ز اندازه هر هوس پرستی بیش است
 چیزی است که از ازل مرا در سر بود
 کاری است که تا ابد مرا در پیش است.
 *

در عشق توام جهان‌سرای تنگ است
 همچون چشمت دلم فضایی تنگ است
 ۱۰ ای در دل من ساخته منزلگه خویش
 معذور همی دار که جایی تنگ است.

*

ز آن روی که راه عشق راهی تنگ است
 نه باخودمان صلح و نه باکس جنگ است
 شد در سر نام و ننگ عمر همه خلق
 ای بیخبران چه جای نام و ننگ است.

*

تا بر سر کوی عشق تو منزل ماست
 سر دو جهان بجمله کشف دل ماست
 و آنجا که قدمگاه دل مقبل ماست
 مطلوب همه جهانیان حاصل ماست.

*

۱۵ تا بر سر ما سایه شاهنشاه ماست
 کونین غلام و چاکر درگه ماست
 گلزار بهشت و حور خار ره ماست
 زیراک برون کون منزلگه ماست.

*

از ما تو هر آنچه دیده‌ای سایه ماست
 بیرون ز دو کون ای پسر پایه ماست
 بی‌مایی ما به‌کار ما مایه ماست
 ما «دایه» دیگران و او دایه ماست.

*

هر سبزه که در کنار جویی رسته است
 گویی ز خط بنفشه مویی رسته است

۲۰ تا بر سر لاله پا به خواری ننهی
 کآن لاله ز خاک ماهرویی رسته است.

*

مقصود وجود انس و جان آینه است
 منظور نظر در دو جهان آینه است
 دل آینهٔ جمال شاهنشاهی است
 وین هر دو جهان غلاف آن آینه است.

*

این مرتبه یارب چه حد مشتاقی است
 کامروز هم او حریف و هم او ساقی است
 هان ای ساقی باده فرا افزون کن
 کز هستی ما هنوز چیزی باقی است.

*

۲۵ عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
 تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
 اجزای وجود من همه دوست گرفت
 نامی است زمن بر من و باقی همه اوست.

*

آمد شب و باز گشتم اندر غم دوست
 هم با سر گریه‌ای که چشمم را خوست
 خون دلم از هر مژه کز پلک فروست
 سیخی است که پاره‌ای جگر بر سر اوست.

*

گفتا: هر دل به عشق ما بینا نیست
 هر جان صدف گوهر عشق ما نیست
 ۳۰ سودای وصال ما ترا تنها نیست
 لیکن قد این قبا به هر بالا نیست.

*

درد تو زهر محتضری خالی نیست
 لطف تو زهر بیخبری خالی نیست
 هرچند که در خلق جهان می‌نگرم
 سودای تو از هیچ سری خالی نیست.

*

با یار نواز غم کهن باید گفت
 لابد به زبان او سخن باید گفت
 لاتفعّل و افعل نکند چندان سود
 چون با عجمی کن و مکن باید گفت.

*

۳۵ هر شب به مثال پاسبان کویت
 می‌گردم گرد آستان کویت
 باشد که برآید ای صنم روز حساب
 نامم ز جریدهٔ سگان کویت.

*

ما را نه خراسان نه عراق است مراد
 وز یار نه وصل و نه فراق است مراد
 با هیچ مراد جفت نتوانم شد
 طاقم ز مرادها که طاق است مراد.

*

غم با لطف تو شادمانی گردد
 عمر از نظر تو جاودانی گردد
 ۴۰ گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک
 آتش همه آب زندگانی گردد.

*

شمع ار چه چون داغ جدایی دارد
 با گریه و سوز آشنایی دارد
 سر رشته شمع به که سر رشته من
 کآن رشته سری به روشنایی دارد.

*

عشق است که لذت جوانی ببرد
 عشق است که عیش جاودانی ببرد
 عشق ار چه که آب زندگانی دل است
 لیکن ز دل آب زندگانی ببرد.

*

۴۵ هر دم ز وجود خود ملالم گیرد
 سودای وصال آن جمالم گیرد
 پروانه دل چو شمع روی تو بدید
 دیوانه شود کم دو عالم گیرد.

*

آن را که دل از عشق پر آتش باشد
 هر قصه که گوید همه دلکش باشد
 تو قصه عاشقان همی کم شنوی
 بشنو بشنو که قصه شان خوش باشد.

*

حاشا که دلم از تو جدا داند شد
 یا با کس دیگر آشنا داند شد
 ۵۰ از مهر تو بگسلد که را دارد دوست
 وز کوی تو بگذرد کجا داند شد؟

*

با روی تو روی کفر و ایمان بنماند
 با نور تجلیت دل و جان بنماند

چون مایی ما ز ما تجلی بستد
امید وصال و بیم هجران بنماند.

*

در عشق تو شادی و غم هیچ نماند
با وصل تو سور و ماتم هیچ نماند
يك نور تجلی توام کرد چنان
كز نيك و بد و بیش و کمم هیچ نماند.

*

۵۵ کار من و تو بی من و تو ساخته‌اند
وز نيك و بد من و تو پرداخته‌اند
تسلیم کن امروز که فردا بیقین
تخمی روید که دی در انداخته‌اند.

*

صحرا به گل و لاله بیاراسته‌اند
در عیش فزوده و ز غم کاسته‌اند
در خاک عروسان چمن خفته بدند
امروز قیامت است برخاسته‌اند.

*

عشاق تو از الست مست آمده‌اند
سرمست ز باده الست آمده‌اند
۶۰ می می‌نوشتند و پند می‌نیوشتند
کایشان ز الست می‌پرست آمده‌اند.

*

عشاق که آفتاب عالم‌تابند
در دیده کشند خاک من گر یابند
شد دشمن من ز جهل آن مثنی دون
چون شبپرگان که دشمن آفتابند.

*

ز آن پیش که نور بر ثریا بستند
وین منطقه بر میان جوزا بستند
در عهد ازل بسان آتش بر شمع
عشقت به هزار رشته بر ما بستند.

*

۶۵ در خوشه مگر سرکشیئی می دیدند
دیدى که بعاقبت سرش ببریدند
هم پوست ازو به چوب بیرون کردند
هم بر سرش آسیا بگردانیدند.

*

عشاق که ماه عالم جاویدند
مانندۀ من شوند در امیدند
گشتند مرا دشمن ازین مثنی دون
چون شبپرگان که دشمن خورشیدند.

*

مردان رهش زنده به جانی دگرند
مرغان هواش ز آشیانی دگرند
۷۰ منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان
بیرون ز دو کون در جهانی دگرند.

*

دل قبلهٔ جان جمال روی تو کند
جان از دو جهان روی به سوی تو کند
در دیده و جان مردمک دیده و دل
خاک کف پای سگ کوی تو کند.

*

درد دل خسته دردمندان دانند
 نه خوش منشان و خیره خندان دانند
 از سر قلندری تو گر محرومی
 سری است در آن شیوه که رندان دانند.

*

۷۵ ای دل این ره به قیل و قالت ندهند
 جز بر در نیستی وصال ندهند
 و آنگاه در آن هوا که مرغان ویند
 تا با پر و بالی پر و بالت ندهند.

*

ملك طلبش به هر سلیمان ندهند
 منشور غمش به هر دل و جان ندهند
 درمان طلبان ز درد او محرومند
 کین درد به طالبان درمان ندهند.

*

آن روز که دوختی مرا دلق وجود
 گفتند به طعنه مر ترا خلق وجود
 ۸۰ خونریزی را چه می‌کنی راست بدان
 من خونریزم ولیکن از خلق وجود.

*

خوی سبعی ز نفست از باز شود
 مرغ روح به آشیان باز شود
 پس کرکس روح روسوی علو نهد
 بر دست ملك نشیند و باز شود.

*

گر دولت درد دین ترا دست دهد
 یا باد ارادت و طلب بر تو جهد

یا موی‌کشان ترا بر شیخ برد
یا او به دو اسبه روی سوی تو نهد.

*

۸۵ آن روز که کار وصل را ساز آید
وین مرغ ازین ققص به پرواز آید
از شه چو صفیر «ارجعی» روح شنید
پرواز کنان به دست شه باز آید.

*

عشاق ترا هشت بهشت تنگ آید
وز هرچه بدون تست‌شان ننگ آید
اندر دهن دوزخ از آن سنگ آید
کز پرتو نار نور بی‌رنگ آید.

*

سیر آمده‌ای ز خویشان می‌باید
برخاسته‌ای ز جان و تن می‌باید
۹۰ در هرگامی هزار بند افزون است
زین گرم‌رودی بندشکن می‌باید.

*

بازی که همی دست ملک را شاید
منقار به مردار کجا آلاید
بر دست ملک نشیند آزاد ز خویش
در بند اشارتی که او فرماید.

*

جز دست تو زلف تو نیارست کشید
جز پای تو سوی تو ندانست دوید
از روی تو دیده‌ام طمع ز آن ببرید
جز دیده‌ تو روی تو نتواند دید.

*

۹۵ این هفت سپهر در نوشتیم آخر
وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد فدی تویی تو مایی ما
وی دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر.

*

بازی بودم پریده از عالم ناز
تابوك برم ز شیب صیدی به‌فراز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز
ز آن در که درآمد بدر رفتم باز.

*

ما مست ز باده‌الستیم هنوز
وز عهد الست باز مستیم هنوز
۱۰۰ در صومعه با سجاده و مصحف و ورد
دردی کش و رند و می پرستیم هنوز.

*

ای آنکه نشسته‌اید پیرامن شمع
قانع‌گشته به خوشه از خرمن شمع
پروانه صفت نهید جان برکف دست
تابوك کنید دست در گردن شمع.

*

دل کرد بسی نگاه در دفتر عشق
جز دوست ندید هیچ را در خور عشق
چندان که رخت حسن نهد بر سر عشق
بیچاره دلم عشق نهد بر سر عشق.

*

۱۰۵ گه هشیارم ز باده گاهی مستم
 گاهی چو فلک بلند و گاهی پستم
 گه مؤمن کعبه‌ام گهی کافر دیر
 من ز آن خود آن چنان که هستم هستم.
 *

تا باغم عشق تو هم آواز شدم
 صد باره زیادت به عدم باز شدم
 ز آن سوی عدم نیز بسی پیمودم
 «رازی» بودم کنون همه راز شدم.
 *

شاهها چو دمی روی به مقصود آرم
 صد همچو ایاز سوی محمود آرم
 ۱۱۰ پای ملخی چون به سلیمان بردم
 بپذیر زبور اگر به داود آرم.
 *

عمری است که در راه تو پای است سرم
 خاک قدمت به دیدگان می‌سپرم
 ز آن روی کنون آینه روی توام
 از دیده تو به روی تو می‌نگرم.
 *

از عشق مہی چو بر لب آمد جانم
 گفتم بکنی به وصل خود درمانم
 گفتا اگر ت وصال ما می‌باید
 رو هیچ ممان تو تا همه من مانم.
 *

۱۱۵ هر دل نکشد بار بیان سخنم
 هر جان نچشد ذوق ز جان سخنم

زین گونه معما که زبان سخن است
هم من دانم که ترجمان سخنم.

*

شمع است رخ خوب تو پروانه منم
دل خویش غمان تست بیگانه منم
زنجیر سر زلف که بر گردن تست
برگردن بنده نه که دیوانه منم.

*

ز آن باده نخورده‌ام که هشیار شوم
و آن مست نیم که باز بیدار شوم
۱۲۰ يك جام تجلی جلال تو بسم
تا از عدم و وجود بیزار شوم.

*

ما شیر و می عشق تو با هم خوردیم
با عشق تو در طفولیت خو کردیم
نی نی غلطم چه جای این است که ما
با عشق تو در ازل به هم پروردیم.

*

تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
کآن دم که نبود آدم آن دم بودیم
بی‌زحمت عین و شین و قاف و گل و دل
معشوقه و ما و عشق همدم بودیم.

*

۱۲۵ ماییم ز خود وجود پرداختگان
و آتش به وجود خود در انداختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای وصال
پروانه صفت وجود خود باختگان.

*

شاهها بر توبه تحفه صد جان بردن
 کمتر بود از زیره به کرمان بردن
 لیکن دانی که رسم موران باشد
 پای ملخی نزد سلیمان بردن.

*

در بحر عمیق غوطه خواهم خوردن
 یا غرقه شدن یا گهری آوردن
 ۱۳۰ کار تو مخاطره است خواهم کردن
 یا سرخ کنم روی ز تو یا گردن.

*

فردا که مقدسان خاکسای مسکن
 چون روح شوند راکب مرکب تن
 چون لاله به خون جگرآلوده کفن
 از خاک سرکوی تو برخیزم من.

*

افراز ملوک را نشیبی است مکن
 در هر دلکی از تو نهیبی است مکن
 بر خلق ستم اگر به سببی است مکن
 کز هر سببی با تو حسیبی است مکن.

*

۱۳۵ گفتم: که زد این چنین دم سرد که من؟
 بلبل ز درخت سر فرو کرد که: من!
 گفتم: به شب این غصه کسی خورد که من
 نیلوفر از آب سر برآورد که: من!

*

دل مغز حقیقت است تن پوست ببین
 در کسوت روح صورت دوست ببین
 هر چیز که آن نشان هستی دارد
 یا سایه نور اوست یا اوست ببین.
 *

آن دم که نبود بود من بودم و تو
 سرمایه عشق و سود من بودم و تو
 ۱۴۰ امروز ودی ازدیری و زودی است و چون
 نه دیر بد و نه زود من بودم و تو.
 *

ای دل بیدل به نزد آن دلبر رو
 در بارگه وصال او بی سر رو
 پنهان ز همه خلق چو رفتی به درش
 خود را به درش بمان و آنگه در رو.
 *

ای سلسله زلف تو دلها بسته
 وی غمزه خونخوار تو جانها خسته
 یارب منم این چنین به تو پیوسته
 برخاسته من ز من تویی بنشسته.
 *

۱۴۵ ای ساقی خوش باده ناب اندر ده
 مستان شده ایم هین شراب اندر ده
 کس نیست زما که نه خراب است و بیاب
 آواز بدین ده خراب اندر ده.
 *

ای پیر مغان می مغانی درده
 و آن جام گران خسروانی درده

حیف است که باده و میش می‌خوانند
آن مایهٔ آب زندگانی درده.

*

شمع ازلی دل منت پروانه
جان همه عالمی مرا جانانه
۱۵۰ از شور سر زلف چو زنجیر تو خاست
دیوانگی دل من دیوانه.

*

ای لعل لبث به خون دلها تشنه
چشم تو به دیدار تو چون ما تشنه
هردم چشمم به روی تو تشنه‌تر است
این طرفه که دریا شد و دریا تشنه.

*

عاقل به چه امید درین شوم سرای
بر دولت او دل نهد از بهر خدای
چون راست که خواهد که نشیند از پای
گیرد اجلش دست که بالا بنمای.

*

۱۵۵ در دام میا که مرغ این دانه نه‌ای
در شمع میاز چونکه پروانه نه‌ای
دیوانه کسی بود که گردد برما
کم گرد به‌گرد ما که دیوانه نه‌ای.

*

ای شمع بخیره چند بر خود خندی
تو سوز دل مرا کجا ماندی؟
فرق است میان سوز کز جان خیزد
تا آنچه به ریسمانش بر خود بندی.

*

ای دل تو اگر مست نه‌ای هشیاری
 ز آن پیش که بگذرد جهان بگذاری
 ۱۶۰ کم خسب به وقت صبح کاندر پی تست
 خوابی که قیامتش بود بیداری.

*

با عشق جمال ما اگر همنفسی
 يك حرف بس است اگر برین در تو کسی
 تا با تو تویی تست در ما نرسی
 در ما تو گهی رسی که در ما بررسی.

*

تا شد دل خسته فتنه روی کسی
 باریك ترم ز تاره موی کسی
 دست همه کس نمی‌رسد سوی کسی
 من خود چه کسم هیچ کس کوی کسی.

*

۱۶۵ گر روز پسین چراغ عهدم نکشی
 جانی بدهم به‌راحت و خوش منشی
 ور جامه اسلام ز من برنکشی
 مرگی که در اسلام بود اینت خوشی.

*

ای عاشق اگر به‌کوی ما گام زنی
 هر دم باید که ننگ بر نام زنی
 سر رشته روشنی به دست تو دهند
 گر تو آتش چو شمع در کام زنی.

*

ای حسن ترا به عشق لایق چو منی
 در عشق تو کم فتاد لایق چو منی
 ۱۷۰ تا چشم جهان چشمه خورشید شدست
 معشوقه چو تو ندید و عاشق چو منی.

*

تا زاغ صفت به جیفه پرآلایی
 کی چون شاهین درخور شاهان آیی
 چون صعوه اگر غذای بازی گردی
 بازی گردی که دست شه را شایی.

*

ای نسخه نامه الهی که تویی
 وی آینه جمال شاهی که تویی
 بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
 در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی.

قصاید، غزلیات، قطعات و مثنوی

۱۷۵ پاک کن ز آرایش و آرایش خود راه را
 تا شوی سرهنگ عالی رتبت این درگاه را
 جغدوار اندر خراب این جهان مأوی مگیر
 تا شوی باز خشین مرد دست شاهنشاه را
 نفس تو دجال تست و روح تو عیسی تو
 گر کشد دجال را عیسی برفتی راه را
 آفرینش را همه پی کن به تیغ «لااله»
 تا جهان صافی شود سلطان «الا الله» را
 و ر چو یوسف چاه و گاه و ملک می خواهی بیا
 همچو او یک چند مسکن ساز قعر چاه را
 ۱۸۰ یا بیا جاروب «لا» برگیر ابراهیم وار
 پس فرو روب از فلک شعری و مهر و ماه را
 چون تو این مردانگی کردی سزوار آمدی
 گر زنی بر فرق گردون خیمه و خرگاه را
 قوت جان اندر دو عالم عشق و توحید است و بس
 این قدر معلوم باشد مردم آگاه را
 گرترا ای «نجم» این قوت است چون عیسی بمان
 بهر این مشتی خران و گاو، بار گاه را
 غم مغور زو باش چون دجال اگر سحری کند
 سر بجای بادا چو عیسی شاه داود شاه را.

*

۱۸۵ شها توقعم از خدمتی چنین کردن
 نه جبه بود و نه دستار و طیلسان وردا
 نه جاه و منصب و نه احتشام بود و قبول
 نه مال و نعمت و ثروت نه حرمت دنیا
 نه نیز شیر و می و انگبین نه میوه و باغ
 نه خلد و حور و قصور و نه سایه طوبی
 بلی دو چیز تمنای داعیت بودست
 که باز حاصل هر دو همی شود به یکی
 یکی تمتع شاه جهان که دایم باد
 دوم بیان مقامات و کشف دین هدی
 ۱۹۰ که تاب‌دین دو وسیلت رسم به «مقعد صدق»
 که هست مقصد و مقصود حضرت مولی
 اگر زکوة دهد شه به عامل اعمال
 ازین خزانه، شوم سرخ روی در عقبی
 غرامتی نکشم ز آنچه در قلم آمد
 خجالتی نبرم ز آنچه کرده‌ام انها
 «ادیب صابر» ازین باب ای شه عالم
 چه سخت خوب یکی بیت می‌کند انشا
 «به صد قصیده ترا خوانده‌ام کریم و رحیم
 چنان مکن که خجل گردم اندرین دعوی»
 ۱۹۵ شها هزار مجلد کتاب باد چنین
 برای حضرت تو ساخته ازین معنی.

*

عشق آمد و کرد عقل غارت
 ای دل تو به‌جان براین بشارت

ترك عجبی است عشق دانی
 كز ترك عجیب نیست غارت
 شد عقل که در عبارت آرد
 وصف رخ او به استعارت
 شمع رخ او زبانه‌ای زد
 هم عقل بسوخت هم عبارت
 ۲۰۰ بر بیع و شرای عقل می‌خند
 سودش بنگر ازین تجارت.

*

دل در جهان مبند جهان یار بی‌وفاست
 تکیه برو مکن که برو تکیه بر هواست
 با او بنوش باده که باری مقرر است
 داده بده که سخت حریف کث دغااست
 مارست و چاه هرچه تو بینی زمال و جاه
 مسکن در او مساز که در کام ازدهاست.

*

عشق را گوهر برون از کون کانی دیگرست
 کشتگان عشق را از وصل جانی دیگرست
 ۲۰۵ عشق بی‌عین است و بی‌شین است و بی‌قاف‌ای پسر
 عاشق عشق چنین هم از جهانی دیگرست
 دانه عشق جمالش چینه هر مرغ نیست
 مرغ آن دانه پریده ز آشیانی دیگرست
 بر سر هرکوچه هرکس داستانی می‌زند
 داستان عاشقان خود داستانی دیگرست
 بی‌زبانان را که با وی در سحر گویند راز
 خود ز جسمانی و روحانی زبانی دیگرست

طالع عشاق او بس بوالعجب افتاده است
 کوکب مسعودشان از آسمانی دیگرست
 ۲۱۰ آن گدایانی که دم از عشق رویش می‌زنند
 هر یکی چون بنگری صاحب قرانی دیگرست
 لاف عشق روی جانان از گزافی رو مزین
 عاشقان روی او را خود نشانی دیگرست.

*

بیدار شودلا که در این روزگار دون
 خفته دلند و دیده بیدار مانده نیست
 اندر سرای دنیی فانی عزیز من
 بسیار دل مبنده که بسیار مانده نیست.

*

دشمن ما را سعادت یار باد
 از جهان در عمر برخوردار باد
 ۲۱۵ هر که خاری می‌نهد در راه ما
 خار ما در راه او گلزار باد
 هر که چاهی می‌کند در راه ما
 چاه ما در راه او هموار باد.

*

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد
 وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد
 نور کمال حسنش در هر نظر نیاید
 شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد
 عز جلال وصلش جبریل در نیابد
 منجوق کبریایش در لامکان نگنجد
 ۲۲۰ عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد
 فیضی ز فضل جودش در بحر و کان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید
 مرغی است کآشیانش در جسم و جان نگنجد
 يك ذره بار حکمش کونین برنتابد
 يك نکته راز عشقش در دو جهان نگنجد
 يك شعله نار قهرش هفتم سقر بسوزد
 يك لمعه نور لطفش در هشت جهان نگنجد
 خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد
 و افغان بیدلانش در آسمان نگنجد
 ۲۲۵ آن را که بار یابد در بارگاه وصلش
 در هر مکان نیابی در هر زمان نگنجد
 شکرانه چون گزارم کامروز یار با من
 ز آن سان شده که مویی اندر میان نگنجد
 گویند راز وصلش پنهان چرا نداری
 پنهان چگونه دارم کاندنر نهان نگنجد
 گفتمی ز وصل رویش با ما بده نشانی
 این خود محال باشد کاندنر نشان نگنجد
 «نجما» حدیث وصلش زنهار تا نگویی
 کآن عقل در نیابد و اندر دهان نگنجد
 ۲۳۰ از گفت و گو نیابد وصلش کسی محال است
 بحر محیط هرگز در ناودان نگنجد.

*

دل بی تو ز تو خبر ندارد
 در عشق تو خواب و خور ندارد
 با یار بگوی عاشقان را
 زین بیش بلند بر ندارد
 از رحمت عاشقان به رویت
 باد سحری گذر ندارد

از غیرت عاشقان به کویت
 جبریل امین گذر ندارد
 ۲۳۵ بار غمت ارچه بس گران است
 عاشق چه کند که بر ندارد.

*

ساقی تو بیار باده ز آن پیش
 کم دست اجل دهان بگیرد
 ز آن باده که از پیاله عکسش
 حال گل ارغوان بگیرد.

*

بر آتش عشق تو بسوزم گر سوختن منت بسازد
 گفتمی که ببازجان چو مردان عاشق چه کند که جان نبازد

*

۲۴۰ هر که را این عشق‌بازی در ازل آموختند
 تا ابد در جان او شمعی ز عشق افروختند
 و آن دلی را کز برای وصل او پرداختند
 همچو بازش از دو عالم دیده‌ها بردوختند
 پس درین منزل چگونه تاب هجر آرند باز
 بیدلانی کاندرا آن منزل به وصل آموختند
 لاجرم چون شمع گاه از هجر او بگداختند
 گاه چون پروانه بر شمع وصالش سوختند
 در خرابات فنا ساقی چو جام اندر فکند
 هر چه بود اندر دو عالمشان به می بفرودختند
 ۲۴۵ «نجم‌رازی» را مگر رازی ازین معلوم شد
 هر چه غم بد در دو عالم بهراو اندوختند.

*

مرغان او هرآنچه از آن آشیان پرند
 بس بیخودند جمله و بی بال و بی پرند
 شهباز حضرتند دو دیده بدوخته
 تا جز به روی شاه به کونین ننگرند
 بر دست شاه پرورش و زقه یافته
 تا وقت صید نیز بجز شاه نشکرند
 از تنگنای هفت و شش و پنج و چار و سه
 پرواز چون کنند ز دو کون بگذرند
 ۲۵۰ ز آن میل هشت دانه جنت نمی کنند
 کز مرغزار عالم وحدت همی چرند
 چون گلشن بهشت نیاید به چشمشان
 کی سر به زیر گلخن دنیا درآورند؟
 اندر قمارخانه وحدت به یک سه شش
 نقد چهار هردو جهان باز می برند
 ساقی شراب صاف تجلی چو در دهد
 خمخانه وجود به یک دم فرو خورند
 ز آن سوی دامن حدثان سر برآورند
 وقتی که سر به جیب تحیر فرو برند
 ۲۵۵ جز مکن جلال نسازند آشیان
 چون زین نشیمن بشریت برون پرند
 «نجما» چو خاک پای سگ کویشان شدی
 امیدوار باش کز ایشان بشمرند.

دستی چو نیست جیفه مردار بس خسند
 آنها که دل به جیفه مردار می دهند
 دست از جهان بدار و ازو پای باز کش
 کآن رایگان به کافر تاتار می دهند.

*
#

آن کس که دل به دنیی غدار می دهد
 ناپاک و سرد و واهی و غدار می شود
 ۲۶۰ تیمار کار خویش خورار عاقلی که دل
 تیمار چون نیابد بیمار می شود...
 کم خسب زیر سایه غفلت که ناگهان
 خورشید عمر بر سر دیوار می شود
 خرم دلی که در همه عمرش یکی نفس
 پیش از اجل ز علت بیدار می شود.

*
#

دارو سبب درد شد اینجا چه امید است
 زایل شدن عارضه و صحت بیمار.

*
#

ای کمال منزه از نقصان
 ای جمالت مقدس از تغییر
 ۲۶۵ از خطایی که کرده ام همه عمر
 یا فتاده به بندگی تقصیر
 چو تو دانی که آن همه ز ازل
 در حق بنده کرده ای تقدیر
 کرمت عذرخواه من گردان
 که به دست قضات بودم اسیر.

*
#

بکشم به جان جفایش نکشم سر از وفایش
 طلبم همه رضایش دل و جان دهم برایش.

*
#

تو چه دانی چه آرزومندم
 به حیات تو ای خجسته خصال

۲۷۰ شادی جان من به دیدن تست

چون شب عید خلق را به هلال.

*

گر صبحدم ز سوز غمت سر برآورم
گرد از نهاد عالم و آدم برآورم
هردم هزار بار فرو می رود نفس
تا کی نفس فرو برم و غم برآورم؟

*

من سوخته دل تا کی چون شمع سر اندازم
وز سوز دل خونین در جان شرر اندازم؟
درد دل من هر دم از عرش گذر گیرد
در شهر ز عشق تو صد شور و شر اندازم
۲۷۵ هر شب من بیچاره تا وقت سپیده دم
بر خاک سر کویت تا کی گهر اندازم؟

زین دیده دربارم از آرزوی رویت
در پای سگ کویت خون جگر اندازم
شعما! من دیوانه تا چند چو پروانه
در آتش عشق تو شه بال و پر اندازم؟
تا کی تو غم عالم بر جان من انباری
ز آن مرده نیم دانی کز غم سپر اندازم
هر تیر بلا شاهها کانداخته ای بر من

جان را هدفش کردم بار دگر اندازم
۲۸۰ یکبار چو پروانه جان بر کف دست آرم
خود را به برت جانا باشد که در اندازم
یک شب تو حریفم شو مهمان شریفم شو

زر را چه محل باشد تا بر تو زر اندازم

جان پیش کشم حالی گر ز آنکه قبول افتد
 در پات به شکرانه دستار و سراندازم
 عمر من سرگشته سرباز به‌کوی وصل
 بردار نقاب از رخ تا يك نظر اندازم
 ز آن باده دهم ساقی کین هستی من باقی
 از سطوت آن باده از خود به در اندازم
 ۲۸۵ من «نجم» و تو خورشیدی من فانی و تو باقی
 وز نور و تجلیت زیر و زبر اندازم.

*

چون همایان جیفه پیش کرکسان انداختیم
 لاجرم بر کرکسان اکنون همایی یافتیم.

*

ما قلندروشان قلاشیم
 ما چه مردان جنگ و پرخاشیم
 شرط ما در وفای عشق آن است
 نخروشیم و نیز نخراشیم
 همچو پروانه شمع دوست شویم
 دشمن نفس خویشتن باشیم
 ۲۹۰ گر بریزند خون ما او باش
 گو بریزند خاک او باشیم.

*

در عشق یار بین که چه عیار می‌رویم
 سر زیر پا نهاده چه شطار می‌رویم
 در نقطه مراد بدین دور ما رسیم
 زیرا به سر همیشه چو پرگار می‌رویم
 جانی که هستمان فدای یار کرده‌ایم
 ور حکم می‌کند به سردار می‌رویم

مرگ ار کسی به جان بفروشد همی خریم
 عیاروار ز آنکه بر یار می رویم
 ۲۹۵ ما را چه غم ز دوزخ و باخدا مان چه کار؟
 دل داده ایم ما بر دلداری می رویم...
 بار امانتش به دل و جان کشیده، پس
 در بارگاه عزت بی بار می رویم
 با ظلمت نفوس و طبایع در آمدیم
 در جان هزارگونه ز انوار می رویم
 ز آن پس که بوده ایم بسی در حریم جهل
 این فضل بین که محرم اسرار می رویم
 عمری اگر چه در ظلمات هوا بدیم
 آب حیات خورده خضروار می رویم
 ۳۰۰ گرچه چو چرخ کور و کبود آمدیم لیک
 با صد هزار دیده فلک سار می رویم
 در نقطه مراد بدین دور ما رسیم
 زیرا به سر همیشه چوپرگار می رویم.

*

دل برکن از جهان و جهان را گذشته دان
 ز آن بیش عمر خود تو به غفلت بمگذران
 در هر نفس مکوش خلاف رضای او
 خواهی که جان بری به سلامت ازین میان
 بیچاره زاهدان مزور که می خرنند
 دنیا به دین، که سود ندارد بجز زیان.

*

۳۰۵ باش تا بر گل دلت آید
 شبنم لا اله الا الله

صد هزاران گلت شکفته کند
 يك نم لا اله الا الله
 هر دمت عیسی دگر زاید
 مريم لا اله الا الله
 ملك روح را شود مسجود
 آدم لا اله الا الله.
 *

غافل مشو که عمری زین تازه تر نیایی
 دادش بده که چون شد عمری دگر نیایی.
 *

۳۱۰ خسروا بشنو فزونی از چومن کم کاستی
 راستی بتوان شنود آخر هم از ناراستی
 کی روا دارد خرد آزار حق جستن شما
 از برای بیوفایی باطلی کم کاستی
 سر بسر دنیا نیرزد موری آزدن از آنک
 چون به دست آید اگر پا داردی زیباستی
 گر نه دنیا بیوفا بودی و مردم کش چنین
 در جهان حاکم کنون هم آدم و حواستی
 چون جهان بگرفت اسکندر زداراهم نداشت
 و در جهان داراستی شه در جهان داراستی
 ۳۱۵ خسروا داود شاهها ملك اگر باقی بدی
 تا ابد ملك سلیمان نبی برجاستی
 چون سلیمان شهریاری در زمانه کس نبود
 هم به سوی تخته شد و آن تخت کش مأواستی
 آن همه شاهان ایرانی و تورانی کجانند
 کز نهیب تیغشان بسته کمر جوزاستی

ورنظر کردی به بزم و رزمشان گفתי خرد
 کز سپاه و گنج هرشاهی جهان دریاستی
 خاک تیره باز گفתי حال هر شه روشنت
 تا شدی معلوم رایت خاک اگر گویاستی
 ۳۲۰ آنکه نیکی کرد نام نیک از او باقی بماند
 و ر بدی کردی به گیتی هم به بد رسواستی
 برگرفتی عبرت از حال ملوک باستان
 چون شنیدی داستان نشان هر که او داناستی
 آنچه فردا دید خواهی غافلای امروز هم
 باز دیدی عاقلی کش چشم دل بیناستی
 هر کسی فردا چو کشت خویشتن خواهد درود
 کشت خود امروز بهتر کشتی گر خواستی
 اینکه خلق از کار دنیا گشت ناپروا چنین
 ای دریغ از خلق را با کار دین پرواستی
 ۳۲۵ شاه اگر کردی نظر در جام جم مانند جم
 آنچه ناپیدای خلقستی و را پیداستی.

گر ز عشقت خبر نداشتمی داغ آن برجگر نداشتمی
 عشق تو از کجا و من ز کجا گرز حسنت خبر نداشتمی.

کرده‌ای تکیه بر جهان و هنوز
 غدر و مکر جهان نمی‌دانی
 باز خواهد هر آنچه داد به تو
 عاریت، بی‌گمان نمی‌دانی
 ۳۳۰ بازمانی ز دولت جاوید
 تا غم جاودان نمی‌دانی

تا توانی دلت برآر ز جهل
خویشتن ناتوان نمی‌دانی.

*

به صبا پیام دادم که ز روی مهربانی
سحری به کوی آن بت‌گذری کن ار توانی
چو رسی به آستانش ز ادب زمین ببوسی
ز من ای صبا پیامی بدهی بدو نهانی
سر زلف مشکبارش به ادب مگر گشایی
ز نسیم زلف بویی به مشام ما رسانی.

*

۳۳۵ گر با خردی و زنده جانی
برکن دل از این جهان فانی
آب رخ دین خود چه ریزی
از آتش شهوت جوانی
آتش در زن به هردو عالم
خود را مگر از خودی رهانی
گر باز رهی ز هستی خود
خود را به خدای خود رسانی.

*

دوشم سحرگهی ندی حق به جان رسید
کای روح پاک مرتع حیوان چه می‌کنی
۳۴۰ تو نازنین عالم عصمت بدی کنون
با خواری و مذلت عصیان چه می‌کنی
پروردهٔ حظائر قدسی به ناز وصل
اینجا اسیر محنت هجران چه می‌کنی
خو کرده‌ای به رقهٔ الطاف حضرتی
سرگشته در تصرف دوران چه می‌کنی

تو صافی «الست بربك» چشیده‌ای
 با دردی وساوس شیطان چه می‌کنی
 زندان روح تن بود ار هیچ عاقلی
 غافل چنین نشسته به زندان چه می‌کنی
 ۳۴۵ تو انس با جمال و جلالم گرفته‌ای
 وحشت سرای عالم انسان چه می‌کنی
 در وسعت هوای هویت پریده‌ای
 در تنگنای عرصه دو جهان چه می‌کنی
 بر پر سوی نشیمن اول چو باز شاه
 چون بوم خس نه‌ای توبه ویران چه می‌کنی
 گیرم که مال و ملك سلیمان به تو رسید
 باقی چو نیست ملك سلیمان چه می‌کنی
 چون چار گز نشیب زمین است مسکنت
 چندین بلند درگه و ایوان چه می‌کنی
 ۳۵۰ مرگ از پیت دو اسبه شب و روز می‌دود
 تو خواب خوش چو مردم نادان چه می‌کنی؟

*

ای دل مگر تو از درافتادگی درآیسی
 ورنه به شوخ چشمی با عشق کی برآیی...
 عمری است تا به عالم سرگشته گشتم از تو
 جويا ترا ز هر در آخر تو خود کجایی...
 عز جلال وصلت با بنده گفت «نجما»
 من در درون نیایم تا تو برون نیایی.

*

دولت این جهان اگر چه خوش است
 دل میند اندرو که دوست‌کش است

۳۵۵ هرکه را همچو شاه بنوازد
 چون پیاده به طرح بندازد
 هست دنیا و دولتش چو سراب
 در فریبد ولیک ندهد آب
 بس که آورد چرخ شاه و وزیر
 ملکشان داد و گنج و تاج و سریر
 کارها را به کام ایشان کرد
 خلق را جمله رام ایشان کرد
 تا چو نمرود مایه دار شدند
 همه فرعون روزگار شدند
 ۳۶۰ خون درویشکان مکیدندی
 مغز بیچارگان کشیدندی
 همه مشغول ماه و سال شده
 همه مغرور جاه و مال شده
 ناگهان تندباد قهر وزید
 وز سر تخت‌شان به تخته کشید
 تنشان را به خاک ریمن داد
 ملکشان را به دست دشمن داد
 وزر اینها بدان جهان بردند
 مالشان دیگران همی خوردند
 ۳۶۵ و آنکه حقش به لطف خود بنواخت
 نیک و بد را به نور حق بشناخت
 باز دانست نار را از نور
 دل نبست اندرین سرای غرور
 باقی عمر خویشتن دریافت
 به صلاح معاد خویش شتافت

غم آن خورد کو ازین منزل
 چون کند کوچ، شادمان، خوشدل
 هرچه از ملك و گنج و شاهی داشت
 برد با خویشان جوی نگذاشت
 ۳۷۰ لاجرم چون رسید کار به کار
 رفت با صد هزار استظهار.

ملحقات

داود شها گرت به فرمان باد است
مغرور مشو که حاصل آن باد است
رو ملك ابد طلب که نزدیک خرد
تا ملك ابد ملك سلیمان باد است.

*

با شمع رخت دمی چو دمساز شوم
پروانه مستمند جانباز شوم
و آن روز که این قفص ببايد پرداخت
چون شهبازی به دست شه باز شوم.

*

۳۷۵ هر چند گهی بر عشق بیگانه شوم
یا عاقبت آشنا و همخانه شوم
ناگاه من بر برخی به من برگردد (؟)
برگردم از آن حدیث و دیوانه شوم.

*

بر خود در حرص و شهوت اردربندی
حالی به مقام فلکی پیوندی
وز رفرق عشق بارگیر تو شود
بر بند ره مقام کار خود نبسندی (؟)

*

تاکی هواپرستی و برگردی از خدای
 تاچند دین‌فروشی و دنیای دون‌خری
 ۳۸۰ در نه قدم به صدق‌چو مردان راهرو
 زین‌جای پرخطا مگر از صدق‌بگذری.

*

تیر غمزه چو کند داد نشست
 تا پر اندر سخاخ سینۀ من.

*

برکوه قاف سایۀ سیمرخ کامیاب
 کز دامنش عقاب بپرد به صد عتاب
 زخم‌پرش چنانکه سحرگه به جنگ‌شب
 دست سپیده دم بکشد تیغ آفتاب.

*

در جهان طرفه اتفاق افتاد
 بارگیر مرا که طاق افتاد
 ۳۸۵ از همه مرکبان برق صفت
 بادپیمای من براق افتاد.

*

ز آرایش رضوان ملک حور و قصور
 زایوان بهشت خوش بود پرده نور
 و آنکه خوشتر که نیک نزدیک، نه دور
 از پرده نور، روی بنماید حور.

*

خداوندگار و خداوند امیر
 که شاهان ندارند چون او وزیر
 چو سیمرخ و آب‌حیات آمده است
 عزیزالوجود و عدیم‌النظیر.

*

۳۹۰ مرغی است سخن که آشیان ساخت زجان
او را همه در باغ خرد یافت توان
در باغ خرد درخت دل جوید از آن
کآید ز درخت دل سوی شاخ زبان.

تعليقات

۱ و ۲- این رباعی را در خاتمه کتاب مرصادالعباد در دعا و تحفه دادن کتاب به علاءالدین کیقباد سلجوقی آورده است.

۳ و ۴- مرصادالعباد (ن. ل: شده، جهانیان ازو، فرو گفته، فرو خوانده) ص ۱۹۷ و ۳۱۲، مرموزات اسدی ص ۸۰- به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۴ رباعی ۲۳- منسوب به خواجه عبدالله انصاری در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۲ رباعی ۸ و در «گنج‌نامه» ص ۲۶۷

خانه فروش زدن: خانه فروش، اسم مصدر است، مرکب از يك اسم و يك ریشه فعل (از نوع: دسترس، گوشمال، پیشکش، برگریز، برفریز، دستبوس و خاکبوس). و آن به معنی فروش خانه خود یا دیگری، و مجازاً به معنی از دست‌دادن خانه و هست و نیست و به اصطلاح امروز حراج و مصادره است... اسم مصدر «خانه فروش» در بیشتر موارد با مصدر «زدن» ترکیب شده، و زدن به معنی تکرار عبارتی یا اعلام به بانگ بلند است... از تأمل در معنی «زدن» در ترکیبات آن و شواهد مختلف «خانه فروش زدن» چنین بر می‌آید به همان سان که امروز در حین عمل حراج فریاد می‌زنند، حراج، حراج! ظاهراً در آن دوره هم فریاد می‌زده‌اند: «خانه فروش!» یعنی «ای مردم، بیایید که عمل فروش خانه در کار است».

حدیقه سنایی (ص ۲۳۰) آمده:

حکم من ذا الذی شنیده به گوش زده در پیش حکم، خانه فروش.
انوری گوید (دیوان، چاپ نفیسی: ۵۳۲)

دل خانه فروش نام و تنگم زد دلبر ز تتق بدر نمی‌آید.
عطار گوید (دیوان، چاپ دوم نفیسی: ۱۰۷)

- از می عشق نیستی هر که خروش می‌زند
عشق تو عقل و جانش را خانه فروش می‌زند.
در همان کتاب (ص ۱۸۹) آمده:
گفتم بیا و خانه فروشی بزن مرا
گفتا برو که من ز چنینها نمی‌خرم.
در دیوان خاقانی (چاپ عبدالرسولی، به ترتیب در صفحات
۳۳۷، ۷۵۳، ۷۶۵) آمده:
نطع بگسترده عشق پای فروکوب‌هان
خانه فروشی بزن آستئی برفشان.
دید دلم وقف عشق خانه بام آسمان
خانه فروشی بزد دل ز کنارم ببرد.
عشق تو عقل مرا کیسه به صابون زده‌ست
و آمده تا هوش را خانه فروشی زند.
(نقل از تعلیقات مرصادالعباد به قلم دکتر محمدامین ریاحی
ص ۶۰۷)
- ۵ و ۶- مرصادالعباد ص ۳۳۴
- ۷ و ۸- تاریخ گزیده ص ۶۷۱، مجالس‌النفائس (ترجمه حکیم
شاه محمد قزوینی) ص ۳۲۰ (هر دل‌ریش)، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰
(در ازل)، ریاض‌العارفین ص ۲۴۰ (هواپرستی، سری است که در
ازل)، بیت دوم در مرصادالعباد ص ۷۱ بدون ذکر نام شاعر آمده
است (عشقی است که از ازل)، عرفات‌العاشقین ص ۱۰۸۰، ریاض-
الشعرا ص ۵۶۵، لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه «نجم‌الدین»، تحقیق
در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده آذر (سادات
ناصری) ص ۱۱۱۷ که در حاشیه ذکر کرده است.
- ۹ و ۱۰- ریاض‌الشعرا ص ۵۶۵، عرفات‌العاشقین ص ۱۰۸۰،
ریاض‌العارفین ص ۲۴۰، گلستان ادب ص ۲۵۹ و ۳۸۷، تحقیق
در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده آذر (سادات
ناصری) ص ۱۱۱۷ در حاشیه.
- ۱۱ و ۱۲- مرصادالعباد ص ۲۶۱ - منسوب به خواجه عبدالله
در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۵ رباعی ۲۳
و «گنج‌نامه» ص ۷۲ - به نام سنایی غزنوی با تغییراتی در «دیوان

سنایی» ص ۱۱۱۸ آمده است.

۱۳ و ۱۴ - مرصادالعباد ص ۳۱۵

کشف: کشف عبارت از ظهور مستور است در قلب. و برای کشف مراتبی است بر حسب ارتفاع تمام حجب یا بعضی از آنها دون بعضی. قیصری گوید: کشف در لغت به معنی رفع حجاب است و در اصطلاح عرفا به معنی اطلاع بر ماوراءحجاب است از معانی غیبی و امور خفیه و آن یا معنوی است و یا صوری، و مراد از صوری اموری است که در عالم مثال است از راه حواس پنجگانه و آن هم یا به طریق مشاهده است مانند: دیدن و مکاشف صور ارواح و انوار روحانیه را و یا به طریق سماع است مانند: شنیدن حضرت رسول. در کشف است که کشف به معنی مکاشفه است و مکاشفه رفع حجاب است که میان روح جسمانی است که ادراک آن به حواس ظاهر نتوان کرد و گاه مکاشفه اطلاق بر مشاهده شود.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۹۰)

۱۵ و ۱۶ - مرصاد ص ۲۲۱

۱۷ و ۱۸ - عشق و عقل ص ۸۶ (ن. ل: پایه، بی‌کاری ماز)،
مرصاد ص ۸۰ (آی به سرمایه)

۱۹ و ۲۰ - آتشکده ص ۲۲۲ (ز رخ فرشته خویی)، ریاض -
المارفین ص ۲۴۰ (ز خاک لاله رویی)، صبح گلشن ص ۵۰۷ (ز
خط فرشته خویی)، ریاض الشعرا ص ۵۶۵، عرفات العاشقین ص
۱۰۸۰، گلستان ادب ص ۱۱۳، ریحانة الادب ص ۱۳۹ - این رباعی
منسوب به خیام نیز هست و در طربخانه به نام او آمده است.

۲۱ و ۲۲ - مرصادالعباد ص ۳

آینه: (اصطلاح عرفانی) چیزی است که صورت اشیاء در آن انعکاس یافته نموده شود. عارفان این کلمه را به استعارت به معانی متعدد گیرند و اغلب به معنی قلب انسان کامل است و انسان را از جهت مظهریت ذات و صفات و اسماء آینه گویند و این معنی در انسان کامل که مظهریت تامه دارد اظہر است.

شاه نعمت‌الله گوید:

آینه کائنات مظهر تمثال تست

حسن تو در آینه گشته عیان فی‌المثل

عراقی گوید:

روشان آینه دل چو مصفا بینند

روی دلدار در آن آینه پیدا بینند

از پس آینه دزدیده به رویش نگرند

جان فشاندند بر او کان رخ زیبا بینند

در حقیقت دو جهان آینه انسانست

که بدو در رخ زیباش هویدا بینند

چون ز خود یادکنند آینه گردد تیره

چون ازو یادکنند آینه رخشان بینند.

و از آن جهت انسان نمودار وجود احدیت و مراتب لاهوت

است که آنچه در آنجاست بنماید.

صوفی بیا که آینه صافی است جام را

تا بنگری صافی می لعل فام را

راز درون پرده ز رندان مست پرس

کاین حال نیست زاهد عالیمقام را

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کانجا همیشه باد به دست است دام را.

عطار گوید:

آینه تو سیاه رویست او را چه خبر که ماه رویست

آن آینه می زدای پیوست کورا گه پشت و گاه رویست

کز عشق چو آفتاب گردد هر ذره اگر سیاه رویست.

مغربی گوید:

رخ زیبای تو را آینه‌ای می‌باید

که رخت را به تو ز انسان که تویی بنماید

چون نظر بر رخ زیبای تو می‌اندازم

حسن مجموعه تو در نظرم می‌آید

دیده از دیدن خوبان جهان بریند

هرکه بر روی تو یک لحظه نظر بگشاید.

در ریاض‌العارفین گوید: آینه عبارت از مظهر است خواه علمی

باشد خواه ذهنی و خواه خارجی (ریاض‌العارفین ص ۳۸)

(فرهنگ معارف اسلامی ج ۱ ص ۲۱)

۲۳ و ۲۴ - مرصاد ص ۱۵۷

۲۵ و ۲۶ - مرصاد ص ۳۳۹، عشق و عقل ص ۶۵ (ن. ل:

وجودم همگی) بدون ذکر نام شاعر، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰ (وجودم همگی، نامی است همی برمن)، جنگ خطی به شماره ۴۴۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۱۶ رباعی ۱۰۵، به نام بابا افضل در «رباعیات بابا افضل» ص ۱۰۹ رباعی ۱۰۴ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۶ رباعی ۲۴، مقولات ص ۱۴۸، ملفوظات ص ۳۹، مقالات ص ۶۴، گنج نامه ص ۳۱۰، مخزن الغرائب ج ۱ ص ۲۶ - به نام مولانا جلال الدین بلخی در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۵۵ رباعی ۳۲۵ - به نام اوحدالدین کرمانی نیز هست - مرحوم نفیسی در تعلیقات «سخنان منظوم» آنرا در کتاب سوانح احمد غزالی نیز دیده است، و به همین سبب آقای احمد مجاهد آنرا در اشعار احمد غزالی ص ۲ (مجموعه آثار فارسی احمد غزالی) آورده، اما ذکر نموده است که این رباعی را در نسخ سوانح که در اختیارش است ندیده است.

۲۷ و ۲۸ - مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی

دانشگاه ص ۷۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده آذر (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ در حاشیه - این رباعی بدون نام در مرصاد ص ۱۰۶ آمده و در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۱۶ رباعی ۱۰۴ با تحریقاتی به نام شیخ ابوسعید ثبت شده و مأخذ آن مقاله ای از مولوی عبدالولی در مجله انجمن آسیایی ینگاله (مجلد پنجم شماره ۱۱ دسامبر ۱۹۰۹) و همچنین مجموعه رباعیات ابوسعید چاپ دهلی ۱۳۴۹ بوده است.

۲۹ و ۳۰ - مرصاد ص ۱۵۴، عشق و عقل ص ۹۵ بدون نام

شاعر.

۳۱ و ۳۲ - مرصاد ص ۱۲ - به نام بابا افضل در «رباعیات

بابا افضل» ص ۱۱۰ رباعی ۱۰۵ و مصنفات افضل الدین کاشانی ج ۲ ص ۷۴۵

۳۳ و ۳۴ - در سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۲۶ به نام نجم الدین

رازی آمده است - به نام سیف الدین باخرزی (مجله دانشکده ادبیات

سال ۲ شماره ۴)

- ۳۵ و ۳۶ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، در حاشیه کتاب «آتشکده
آذر» (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ به نام نجم‌الدین رازی ثبت شده است -
به نام سیف‌الدین باخرزی (مجله دانشکده ادبیات سال ۲ شماره ۴)
۳۷ و ۳۸ - مرصاد ص ۱۵۵ (ن. ل: چو طاق است مراد)،
ریاض الشعرا ص ۵۶۵، آتشکده (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ حاشیه.
۳۹ و ۴۰ - مرصاد ص ۲۵۸ - به نام شیخ ابوسعید در «سخنان
منظوم ابوسعید» ص ۲۶ رباعی ۱۸۰ - به نام بابا افضل در مصنفات
او ص ۶۷۵ - در «المعجم» چاپ تهران ص ۳۴۵ و در «مونس -
الاحرار» ص ۴۶۵ عکسی بدون ذکر گوینده است.
۴۱ و ۴۲ - نفعات الانس ص ۴۳۵، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰
(به ز)، ریاض‌العارفین ص ۲۴۰، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۳۴۲
(به ز)، صبح گلشن ص ۵۰۷ (به ز) عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰،
ریاض‌الشعرا ص ۵۶۵، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷
، صف ابراهیم برگت ۳۵۲
۴۳ و ۴۴ - مرصاد ص ۴۵
۴۵ و ۴۶ - مرصاد ص ۳۸۳
کم گرفتن: نادیده انگاشتن، به چیزی نشمردن، به حساب نیاوردن.
اگر مرد عشقی کم خویش گیر
و گر نه ره عافیت پیش گیر.
(سعدی (بوستان ص ۹۶)
نه کلیمی تو برین کوه که گیری کم تیه
نه عزیزی تو درین مصر که گیری کم چاه.
انوری (دیوان ج ۱ ص ۴۱۸)
هندو آسا همه هنگام شکر خنده صبح
با لب یار کم طولی و شکر گیرند.
مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۷۴)
برو جان گیر و ترک این جهان کن
کم او گیر و داوش در میان کن
عطار (اسرارنامه ص ۱۳۴)
۴۷ و ۴۸ - در کتاب «تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری»

ص ۱۳۷ به نام نجم‌الدین رازی ثبت گردیده است. بیت دوم در کتاب «چهارده رساله فارسی از صاین‌الدین ترکه اصفهانی» ص ۲۰۳ بدون نام گوینده آمده است.

۴۹ و ۵۰ - مرصاد ص ۲۲۰ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۲۴ رباعی ۵۶، گنج‌نامه ص ۲۳۸ - به نام نجم‌الدین کبری در «ریاض العارفین» و «تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری» ص ۱۵۵

۵۱ و ۵۲ - مرصاد ص ۳۲۵ (ن. ل: تن و جان، اومید) ۵۳ و ۵۴ - مرصاد ص ۲۲۴ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۲۵ رباعی ۶۰ و گنج‌نامه ص ۲۶۸

۵۵ و ۵۶ - مرموزات اسدی در مزمورات داودی ص ۵

۵۷ و ۵۸ - آتشکده آذر ص ۲۲۲

۵۹ و ۶۰ - مرصاد ص ۳۳۲

الست: اشاره است به‌سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲ « و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بر بكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا كنا عن هذا غافلین». عرفا و صوفیان ازین آیه تعبیری عرفانی دارند بدین مضمون که خداوند در آن روز که جانها را در کالبد انسان می‌دمید به ارواح گفت که آیا من خدای شما نیستم؟ آنها جواب بلی گفتند و بدین ترتیب در آن روز که به «روز الست» معروف است پیمانی روحانی با خالق بسته شد.

۶۱ و ۶۲ - مرصاد ص ۱۳، و ر. ك. رباعی ۶۷ و ۶۸

شپیره: خفاش، شپره، شپرك، شپیر.

گر نبیند به روز شپیره چشم چشمه آفتاب را چه گناه؟

سعدی (گلستان ص ۳۱)

جمعی که گرفتاری ایسام شناسند

چون شپیره از نور گریزند که دام است.

نظیری (از آندراج ص ۲۵۸۲)

۶۳ و ۶۴ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰، سفینه خوشگو ص ۴۱۰ -

به نام شیخ ابوسعید در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۳۲ رباعی ۲۲۱

ثریا: شش ستاره کوچک در کوهان ثور، منزل سوم از منازل قمر، پس از بطین و پیش از دبران، و آن شش ستاره است بر کوهان ثور، پروین، نرگسه چرخ، نرگسه. (معین)
منطقه: به کسر میم (در تداول مردم به فتح میم)، کمر بند، میان بند.

جوزا: یکی از صور منطقه البروج که به شکل دو توأم است، توآمان، دو پیکر. سومین برج از برجهای دوازده گانه پس از ثور و پیش از سرطان. (معین).

۶۵ و ۶۶- جنگ عکسی به شماره ۱۰۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۹، «در خوشه نگر» نیز می‌توان خواند.

۶۷ و ۶۸- مرصاد ص ۱۳ و ر. ک. رباعی ۶۱ و ۶۲

۶۹ و ۷۰- مرصاد ص ۴۹۶ و ص ۲۴۲ (ن. ل: بدین چشم دریشان)، عشق و عقل ص ۸۲ بدون ذکر نام شاعر (بدین چشم بدیشان) - به نام شیخ ابوسعید با اندک تغییری در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۲۳ رباعی ۲۲۸ - به نام نجم‌الدین کبری در «ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار» از کمال‌الدین حسین خوارزمی.

۷۱ و ۷۲- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۷۳ و ۷۴- مرصاد ص ۷۱

خوش منش: شادمان، شاد.

همه شادمانه و خوش‌منش بودند.

(تفسیر کمبریج ج ۲ ص ۲۸۸)

مشتی نیک خوش‌منش خنسد باشند.

(تفسیر شنقشی ص ۲۳۸)

خیره خند: کسی که بی‌علت و بیموده می‌خندد.

قلندری: مراد از قلندری تجرید از کونین است و تفرید از

دارین.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۲)

رند: کلمه رند در اصطلاح متصوفان و عرفا به معنی کسی است که جمیع کثرات و تعینات و جویی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ

مخلوقی به مرتبت رفیع او نمی‌رسد.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۲۳۴)

۷۵ و ۷۶- مرصاد ص ۳۳۸- به نام مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۱۲۵ رباعی ۷۳۷

نیستی یا فنا آخرین مرحله سالکان الی الله است. مضمون این

رباعی را در آثار صوفیه بکرات می‌توان دید:

«ای خنک آنرا که پیش از مرگ مرد

یعنی او از اصل این رز بوی برد

اشاره است به حدیث: موتوا قبل ان تموتوا که صوفیه آنرا

نقل می‌کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع به نقل از ابن‌حجر آن را حدیث

نمی‌شمارد»

(احادیث مثنوی ص ۱۱۶)

بمیری ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما.

سنایی (دیوان ص ۵۲)

۷۷ و ۷۸- مرصاد ص ۱۲

۷۹ و ۸۰- مرصاد ص ۳۸۴

دلق: به فتح اول و سکون دوم، پشمینه‌ای که درویشان پوشند.

مرده هجرم حیات من به وصل روی تست

گور من در کوی خود کن دلق خود سازم کفن.

سنایی (دیوان ص ۵۱۹)

طریقت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست.

سعدی (بوستان ص ۲۸)

بیفشان زلف و صوفی را به پایبازی و رقص آور

که از هر رقعۀ دلقش هزاران بت بیفشانی.

حافظ (دیوان ص ۳۳۶)

۸۱ و ۸۲- مرصاد ص ۱۸۳ (ن. ل: ور کرکس نفس)

خوی سبعی: سبع به فتح سین و ضم باء، به معنی درنده است، و

خوی سبعی یعنی خوی درندگی و وحشیانه.

علو: به کسر عین و سکون لام، بالا، عالم بالا.

۸۳ و ۸۴ - مرصاد ص ۵۴۴

به دو اسبه: با شتاب، به سرعت. ر.ك. بیت ۲۵۰

۸۵ و ۸۶ - مرصاد ص ۱۳۳ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۳۰ رباعی ۸۳ و گنج‌نامه ص ۳۱۱

ارجعی: اشاره است به سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸ «یا ایتمها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه».

پس به گرد اصل گردان شوزجان

باش سوی اصل راجع ای فلان

گر ندای «ارجعی» بشنیده‌ای

از چه معنی اصل را نگزیده‌ای.

سلطان ولد (رباب‌نامه ص ۴۰۸)

۸۷ و ۸۸ - مرصاد ص ۳۵۶ (ن. ل: وز هرچ درون)

۸۹ و ۹۰ - مرصاد ص ۲۵۶ و ۳۹۹ (ن. ل: هزار دام) - به نام

بابا افضل در «مصنفات افضل‌الدین کاشانی» ص ۷۳۸ - به نام مجدالدین بغدادی در «لطایف الحقایق» رشیدالدین فضل‌الله ج ۱ ص ۳۱۳ - در کتاب «قدسیه» خواجه محمد بن محمد پارسای بخارائی بدون نام شاعر آمده است.

۹۱ و ۹۲ - مرصاد ص ۳۸۱ (ن. ل: ملك نشسته)

۹۳ و ۹۴ - مرصاد ص ۳۸۲

۹۵ و ۹۶ - مرصاد ص ۳۸۵ (ن. ل: هم گشت، فدای - بفدای،

روی مامایی ما)

در نوشتن: به فتح نون و واو، طی کردن، راه سپردن.

۹۷ و ۹۸ - مرصاد ص ۱۳۳ و ۳۸۳

«این رباعی در طربخانه به نام خیام، و در مجموعه ۴۲۱ دانشگاه استانبول (به نقل استاد عبدالباقی گلپنارلی) و همچنین در رباعیات افضل‌الدین چاپ نفیسی (ص ۱۴۳) به نام بابا افضل و در تذکره الشعراء دولت‌شاه (چاپ تهران: ۲۱۲) به نام عطار ضبط شده است. سبک عارفانه رباعی دور از شیوه حکیمانۀ خیام و حتی بابا افضل است و از نسخ «س» و «قو» برمی‌آید که از خود نجم رازی است» (تعلیقات مرصادالعباد ص ۶۰۰)

منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۳۵ رباعی ۱۰۳ و گنج‌نامه ص ۳۱۱، ملفوظات ص ۴۲، گلستان ادب ص ۵۷ - به نام باباافضل در «دیوان باباافضل» ص ۱۱۷ ۹۹ و ۱۰۰ - مرصاد ص ۳۸۰

۱۰۱ و ۱۰۲ - مرصاد ص ۱۸۵، عشق و عقل ص ۹۸ بدون نام شاعر (ن. ل: اینانکه نشسته‌اند، نهند، تابوکه کنند)

۱۰۳ و ۱۰۴ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸ - به نام شیخ ابوسعید در «سخنان منظوم شیخ ابوسعید» ص ۵۳ رباعی ۳۶۸ - به نام احمد غزالی در «مجموعه آثار فارسی احمد غزالی» ص ۵۵۶ آمده است. در حاشیه این صفحه آقای احمد مجاهد نوشته‌اند: «مجالس العشاق ص ۶۳، دیوان ابوسعید ابو-الخیر پیشگفتار ۵۸، عرفات العاشقین برگ ۳۱. صاحب عرفات می-نویسد که این رباعی را بعضی به سعدالدین حموی هم نسبت داده‌اند. ریاض الشعراء برگ ۶. صاحب ریاض این رباعی را ضمن اشعار ابو سعید بزغش ذکر کرده است و می‌گوید که به شیخ سعد-الدین حموی و شیخ احمد غزالی و شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ ابو-سعید ابوالخیر هم نسبت داده‌اند.»

۱۰۵ و ۱۰۶ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ص ۶۷۱، عرفات-العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸ ۱۰۷ و ۱۰۸ - مرصاد ص ۳۲

عدم: نیستی، در نظر صوفیان عدم عالم بی‌نشانی است که از آن به طمس و عمی و غیبت ذات تعبیر می‌کنند و آن را کارگاه صنع هستی تصور می‌نمایند. چنانکه مولانا گوید:

کارگه چون جای باش عامل است

آنک بیرون است از وی غافل است

پس درآ در کارگه یعنی عدم

تا ببینی صنع و صانع را به هم

کارگه چون جای روشن دیدگی است

پس برون کارگه پوشیدگی است.

(مثنوی نیکلسن ج ۱ ص ۲۸۸)

(تعلیقات اسرارنامه عطار ص ۳۴۹)

۱۰۹ و ۱۱۰ - مرموزات اسدی در مزمورات داودی ص ۱۰
 این رباعی در مقدمه کتاب مزبور جهت هدیه کتاب به داود
 شاه بن بهرامشاه از آل منکوچک آمده است.
 ایاز: به فتح اول، غلام معروف دربار سلطان محمود که دارای
 جمال و زیبایی و محبوب سلطان بوده است. اشارات و حکایات درباره
 این دو در کتابهای بسیاری وارد شده است.
 پای ملخ پیش سلیمان بردن یا پای ملخ نزد سلیمان بردن مرادف
 زیره به کرمان بردن است.
 همی شرم دارم که پای ملخ را
 سوی بارگاه سلیمان فرستم.

انوری

شعر فرستادنت دانی ماند به چه
 مور که پای ملخ پیش سلیمان برد.
 جمال اصفهانی

پای ملخی پیش سلیمان بردن
 عیب است و لیکن هنر است از موری.

سعدی

(نقل از امثال و حکم دهخدا ج ۱ ص ۵۰۰)
 زبور: به فتح اول، مزامیر داود مجموعه سرودهای حضرت
 داود نبی است که نزد یهود و نصاری یکی از کتب عهد عتیق است.
 این سرودها که اشعار آن روحانی است محض تمجید و تقدیس حضرت
 اقدس الهی با آواز همراه بانی خوانده می‌شود. یهودیها این سرودها
 را عالی‌ترین سرودهای مذهبی می‌دانند و مجموع آنها را زبور گویند.
 کتاب مزامیر یا زبور به ۵ بخش تقسیم می‌شود که در آخر هر بخشی
 کلمه آمین مکرر گشته و اغلب برآند که این کلمه را جمع‌کنندگان
 کتاب در آخر هر کتاب افزوده‌اند و ابدأ دخلی به مصنف سرودها
 ندارد ... جمع‌آوری تمام سرودها و دعاهای مزامیر در حدود مدت
 هزار سال بتدریج انجام یافته (یعنی تا زمان موسی تا به ایام
 عزرا) و لیکن اکثر آنها در زمان داود و سلیمان تألیف شده و چون
 داود نبی از مشهورترین مؤلفین مزامیر بوده و در حقیقت رئیس
 ترنم‌کنندگان اسرائیل محسوب می‌شده بدان واسطه تمام کتاب

مزامیر به نام «مزامیر داود» خوانده شده است. موضوع مزامیر همگی حمد و تسبیح و شکرانه خداوند است و برخی توبه‌آمیز و برخی درباره تقدیس و پاکی و نیکی شریعت الهی و برخی شامل دعا بر گناهکاران است.

(نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۶)

۱۱۱ و ۱۱۲ - مرصاد ص ۳۰۶ (ن. ل: خاک در تو)، مرموزات اسدی ص ۳۲، بیت دوم نیز دوباره در مرصاد ص ۳۲۲ آمده است.

۱۱۳ و ۱۱۴ - مرصاد ص ۳۳۶ (ن. ل: گفتم نکنی - بکند)

۱۱۵ و ۱۱۶ - مرصاد ص ۵۴۵

۱۱۷ و ۱۱۸ - مرصاد ص ۲۱۸ (ن. ل: شمی است، غم تست -

غم تو گشت - غم توست)، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸

۱۱۹ و ۱۲۰ - مرصاد ص ۳۲۴ - به نام نجم‌الدین کبری در

هفت اقلیم و ریاض‌العارفین.

تجلی: نور مکاشفه است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر

می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدهوش می‌گرداند.

(جوهر الاسرار جلد اول ص ۱۴۱)

ابوالقاسم قشیری گوید: تجلی از قبل بنده عبارت از زوال

حجاب بشریت و صیقل‌کننده قلب است از صده طباع بشریت و از

قبل خدا آشکار کردن حال عبد است و در بیان پاسخ پرسش از تجلی

و تحلی و تخلی گفته شده است که ظهور ذات است در پرده‌های اسما

و صفات در مقام تنزل.

هجویری گوید: تجلی تأثیر انوار حق است به حکم اقبال بر دل

مقبلان که بدان شایسته آن شوند.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۱۱۸)

۱۲۱ و ۱۲۲ - مرصاد ص ۴۴ (ن. ل: نه نه)، عشق و عقل

ص ۵۹ بدون ذکر نام شاعر (ن. ل: نی نی)

۱۲۳ و ۱۲۴ - مرصاد ص ۱۳۲، عشق و عقل ص ۶۷ بدون

نام شاعر - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه

عبدالله انصاری» ص ۴۸ رباعی ۱۵۴ و «گنج‌نامه» ص ۳۱۱ - به نام

بابا افضل در «دیوان بابا افضل» ص ۱۴۲ با تغییراتی، «مصنفات

بابا افضل» ج ۲ ص ۷۷۰، «رباعیات بابا افضل» ص ۱۵۲ رباعی

۳۱۶ با تغییرات بسیار.

۱۲۵ و ۱۲۶ - مرصاد ص ۱۵۸ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۴۹ رباعی ۱۵۹ و «گنج‌نامه» ص ۳۲۶

۱۲۷ و ۱۲۸ - مرصاد ص ۲۴

زیره به کرمان بردن: کنایه از کار لغو و بیموده کرده است. نظیر: گل به گلستان بردن، زبربران بردن، فلفل به هندوستان بردن، خرما به بصره بردن.

تو شاعری و به نزد تو شعر من ژاژ است

که برد زیره بضاعت به معدن کرمان.

سنایی (دیوان ص ۴۵۰)

با دو لب تو شکر نباید زیره نبرد کسی به کرمان.

رشید و طواط (دیوان ص ۳۸۰)

پای ملخ نزد سلیمان بردن ← بیت ۱۱۰

۱۲۹ و ۱۳۰ - مرصاد ص ۳۸۲ - به نام مجدالدین بغدادی در

«نفعات الانس» جامی آمده است.

۱۳۱ و ۱۳۲ - مرصاد ص ۳۶۱

۱۳۳ و ۱۳۴ - مرصاد ص ۴۴۱

۱۳۵ و ۱۳۶ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات

ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸

۱۳۷ و ۱۳۸ - مرصاد ص ۳۰۹ (هر چیز که او) - به نام

شهاب‌الدین سهروردی در «کشف الحقایق» ص ۱۵۶ - به نام اوحدالدین کرمانی در «ریاض العارفین» - به نام بابا افضل در «رباعیات بابا افضل» ص ۱۵۹ رباعی ۳۴۸.

۱۳۹ و ۱۴۰ - مرصاد ص ۱۲۰

۱۴۱ و ۱۴۲ - مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۲

۱۴۳ و ۱۴۴ - مرصاد ص ۳۳۲

۱۴۵ و ۱۴۶ - مرصاد ص ۱۷۰

یباب: به فتح یاء، خراب و ویران. این کلمه اغلب با کلمه

«خراب» همراه می‌آید.

- ای سپرده عنان دل به خطا
تنت آباد و دل خراب و بیاب.
ناصر خسرو (دیوان ص ۳۴)
- تراست قوت تیر ملک وزین کردی
به صدمتی وطن عادیان خراب و بیاب.
رشید وطواط (دیوان ص ۴۵)
- چون الف سوزنی نیزه و بنیاد کفر
چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب.
خاقانی (دیوان ص ۴۴)
- ۱۴۷ و ۱۴۸ - جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران ص ۷۴۳
- پیر مغان: در لغت، بزرگ زردشتیان است، اما در اصطلاح
صوفیانه منظور مرشد و راهبر سالک است که ناظر و راهنمای احوال
و سلوک مرید می باشد.
- ۱۴۹ و ۱۵۰ - مرصاد ص ۴۹ - این رباعی در یکی از نسخ
مرصاد به خرقانی عارف قرن پنجم منسوب است.
۱۵۱ و ۱۵۲ - مرصاد ص ۳۲۶
- ۱۵۳ و ۱۵۴ - مرصاد ص ۴۴۹ (ن. ل: چه اومید)
۱۵۵ و ۱۵۶ - مرصاد ص ۳۷۹ (ن. ل: در شمع مبارز، چو دیوانه)
یازیدن: قصد و آهنگ کردن و میل نمودن است. این مصدر اکثراً
با حرف اضافه «به» همراه است. اما درین بیت با «در» آمده.
- ۱۵۷ و ۱۵۸ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات
ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۸، این رباعی در مرصاد ص ۱۲۴ بدون
نام شاعر آمده است. در تعلیقات آن کتاب می خوانیم:
- این رباعی در مرموزات اسدی نیز آمده و بیت دوم آن در
مکتوبات مولانا (چاپ استانبول: ۸، چاپ تهران: ۴۲) نیز نقل شده
است به صورت «عشق کز جان خیزد» - منسوب به خواجه عبدالله در
«رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۵۷ رباعی ۱۸۹ و
«گنج نامه» ص ۲۵۳ - به نام نجم الدین کبری در «تحقیق در احوال و
آثار نجم الدین کبری» ص ۱۵۸
- ۱۵۹ و ۱۶۰ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، ریاض الشعرا ص

۵۶۵، ریاض‌العارفین ص ۲۴۰، ریحانة الادب ص ۱۳۹، گلستان ادب ص ۴۳، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده (سادات ناصری) در حاشیة ص ۱۱۱۸

۱۶۱ و ۱۶۲ - مرصاد ص ۳۳۱ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۵۹ رباعی ۱۹۶، مقالات ص ۶۳، ملفوظات ص ۳۸

۱۶۳ و ۱۶۴ - مرصاد ص ۱۲ (ن. ل: دست هرکس، هیچ‌کسی کوی - نه هیچ‌کس کوی)، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷

۱۶۵ و ۱۶۶ - مرصاد ص ۴۰۰

خوش‌منشی: رضایت کامل، طیب نفس، خرسندی.

هیچ وزر و بزه نبود بریشان اندر انچ زن به‌خوش‌منشی خویشتن را از شوی واخرد.

(تفسیر شنقشی ص ۴۵)

رسول (ص) گفت: «لا یحل مال امرأ مسلم الا بطیب نفسه» حلال نیست مال مردی مسلمان مگر به خوش‌منشی او.

(تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۲۵۸)

زنا کردن روا نباشد نه به‌خوش‌منشی و نه به ناخوش‌منشی.

(تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۲۳۸)

۱۶۷ و ۱۶۸ - مرصاد ص ۲۱۸

ننگت بر نام زدن: کنایه است از بی‌حیثیت و بی‌آبرو شدن، از نام و اعتبار انداختن، بدنام گشتن.

۱۶۹ و ۱۷۰ - جنگ خطی به‌شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۱۷۱ و ۱۷۲ - مرصاد ص ۳۱۷ و ۳۷۹

جیفه: مردار، مردار بوگرفته.

آخر تست جیفه مطروح اول تست نطفه امشاج.

سنایی (دیوان ص ۱۰۶)

صعوه: هر پرندۀ کوچک و خواننده به‌اندازه یک گنجشک را

گویند.

(معین)

صعوه آمد دل ضعیف و تن نزار

پسای تا سر همچو آتش بیقرار.

عطار (منطق الطیر ص ۶۶)

ابله آن گرگی که او نخجیر با شیران کند

احمق آن صعوه که او پرواز با عنقا کند.

منوچهری (دیوان ص ۲۶)

۱۷۳ و ۱۷۴ - مرصاد العباد ص ۳، مرموزات اسدی ص ۴،

سبک‌شناسی بهار ج ۳ ص ۲۷ - به نام مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۳۲۳ رباعی ۱۹۲۱ - این رباعی در

«منارات السائریین» به نام او (نجم‌الدین رازی) تصریح دارد.

در مرموزات و فیه مافیہ و کشف الحقایق عزیز نسفی ص ۱۰۰ و

در رساله حورائیه شرح عبیدالله احرار بر یکی از رباعیهای ابوسعید

ابوالخیر بدون ذکر گوینده آمده است. اما در نسخ رباعیات افضل -

الدین کاشانی و در مرآت المحققین شبستری و در تذکره‌های متأخر

به نام بابا افضل یاد شده است.

ر. ک: مصنفات افضل‌الدین کاشانی صفحات ۶۷۷-۶۶۷ و

رباعیات بابا افضل کاشانی چاپ نفیسی صفحه ۱۷۶ شماره ۴۳۳

(تعلیقات بر مرصاد العباد ص ۵۵۲)

در مرصاد بدون نام گوینده و بعضی به نام افضل‌الدین کاشانی

نقل کرده‌اند. (مصنفات افضل‌الدین کاشانی ج ۲ / ۷۶۷) در نزهة

المجالس (تألیف جمال‌الدین خلیل شروانی که در ۷۳۱ کتابت شده

است، نسخه عکسی شماره ۳۸۶ و ۵۹۸۶ کتابخانه مرکزی) ورق

۱ a به نام شیخ مجدالدین بغدادی نقل شده است.

(مرموزات اسدی، تعلیقات)

در کتاب «چهارده رساله فارسی از صاین‌الدین ترکه» ص ۴۵

بدون نام گوینده آمده است.

برای فهم مضمون این رباعی ر. ک اصطلاح «آینه» ابیات ۲۱ و

۲۲ در همین تعلیقات، و نیز اشاره است به «من عرف نفسه فقد عرف

ربه» یعنی خود را بدان که عارف خود عارف خداست.

۱۷۵ تا ۱۸۴ - این قصیده عرفانی در انتهای کتاب «مرموزات

اسدی در مزمورات داودی» آمده است. و بیت ۱۷۸ بدون ذکر نام شاعر

در مرصاد ص ۲۷۰ ثبت شده است.

۱۷۶- بازخشین: به کسر زاء و فتح خاء، نوعی از باز باشد که پشت آن سیاه و تیره رنگ و چشمهای سرخ بود و این قسم باز را ترکان قزل‌قوش خوانند.

(برهان)

تا نیامیزد با باز سیه‌باز سپید

تا نیامیزد با بازخشین کبک دری.

فرخی (دیوان ص ۳۷۸)

اندر ایمان همچو شهباز خشین مردانه باش

بر عدوی دین همیشه تیغ حیدروار زن.

سنایی (دیوان ص ۹۷۳)

۱۷۷- دجال و عیسی: «قصه دجال - ابن عباس رضی الله عنه

گوید: دجال در اصل از مدینه رسول بود، جهود زاده‌ای، رسول (ص) با عمر وی را بدیدند که بازی می‌کرد در میان کودکان. رسول (ص) او را گفت: بگوی لا اله الا الله. وی مر رسول را گفت: لا بل که تو بگو. رسول گفت: بگوی که من رسول خدایم. گفت: لا بل تو بگوی که من رسول خدایم. عمر قصد قتل وی کرد. رسول او را زجر کرد گفت: یا عمر، تو نتوانی کشتن او را که قضای خدای تعالی نافذ است.

آن غلام همی برآمد چندانکه صفه‌ای از وی پر شد. آنکه آتشی درآمد او را بر بود به جزیره دریا برد. از پس آن مردی از مدینه نامش اوس او را آنجا بدید و اتانی نزد وی بسته، پرسید او را که محمد زنده است؟ گفت: بلی. گفت: هنوز وقت من نیست.

چون قیامت نزدیک آید وی گشاده شود بر آن اتان نشیند از آنکه او را هیچیز برنناود مگر آن خر یک چشم، و هرچند بیندگام نهد. همی آید خلق فتنه وی گردند که آواز ملاهی و طبول و بوقات و صنوج شنوند که با وی بود آهنگ بنظاره دهند. هرکه چهل قدم از پس وی فرا شود خود نیز باز نتواند گشت. خلق بسیار وی را تبع گردد. بهشتی از راست می‌برد و دوزخی از چپ و آن خود لغتی

۱- یعنی ماده الاغ

مأكولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات بود که از راست خویش می برد آن را بهشت خواند، و لختی سلاسل و اغلال و انکال و آلات عذاب از چپ وی می برند، وی آن را دوزخ خواند. و خود بر آن خر نشسته، وی اعور و آتانش عوراء، چشم وی بر میان پیشانی بطول.

و خضر صلوات الله علیه از راست وی می رود و الیاس از چپ وی می رود. وی گوید: «انی انا الله رب العالمین» منم که منم خدای جهانیان. خضر گوید: «کذبت» الیاس گوید: «صدقته» و بدان تصدیق خضر خواهد در آنچه گفت «کذبت» و لکن مردمان پندارند که الیاس بدانچه گفت «صدقته» تصدیق مسیح دجال خواست که «انی انا الله رب العالمین» خلق از آن در غلط اوفتند. اعرابی وی را پیش آید او را گوید: به من ایمان آر. وی گوید: نیارم. گردن وی را بزند در ساعت زنده گردد. دیگر بار او را گوید: بیرو ۲ به من. گوید: نبروم و گر مرا هزار بار بکشی، زیرا که بر پیشانی تو نبشته می بینم: «کافر بالله العظیم». آنکه قصد مکه کند که کعبه ویران کند فریشتگان او را منع کنند. قصد مدینه کند، هم نتواند، قصد بیت المقدس کند، مهدی بیرون آید و قومی از مسلمانان یار وی گردند با دجال حرب کند دوشبان روز، در مانند، آوازی شنوند از آسمان که صبر کنید که فرج و نصرت نزدیک است. چون روز چهارم بود عیسی علیه السلام از محراب بیت المقدس بیرون آید مهدی را فرا پیش کند تا امامی کند، عیسی و دیگر مسلمانان از پس وی نماز کنند، آنست که پیغمبر صلی الله علیه گفت: «لا تقوم الساعة حتی یصلی عیسی خلف رجل من امتی». آنکه عیسی علیه السلام براسبی نشیند حرب دجال را. دجال او را بیند در گداختن آید چون ارزیر می گدازد، عیسی او را زخمی زند تا هلاک شود، لشکر وی بهزیمت شوند، مسلمانان از پس وی می شوند و می کشند و ایشان می گریزند پنهان می شوند، همه چیزها و مسلمانان به سخن آید تا درخت و نبات و سنگ و کلوخ همی گوید: ای مؤمن، اینک شیعه دجال اینجاست. ایشان را فرا مسلمانان می نمایند تا روی زمین را از ایشان پاک کنند.»

(قصص قرآن مجید ص ۲۹۳ تا ۲۹۵)

۲- از مصدر «برویدن» یعنی گرویدن

۱۷۸- پی‌کردن: رگت و پی پای انسان یا حیوان را به‌شمشیر قطع کردن.

دگر مرکبان را همه کرد پی

به شمشیر ببرید برسان نی.»

(معین)

اگر طالبی کاین زمین طی کنی

نخست اسب باز آمدن پی کنی.

سعدی (بوستان ص ۳)

تیغ «لا اله»: نفی «لا اله» را به تیغی برنده، و اثبات «الا اله»

را به سلطان تشبیه کرده است.

۱۸۰- جاروب «لا»: اشارت است به جمله «لامؤثر فی الوجود

الا اله» و نیز اشارت است به جزء اول کلمه «لا اله الا اله» که نفی

ما سوی الله و اثبات یکتایی خداست. سنایی گوید:

پس به جاروب لا فرورویم

کوکب از صحن گنبد دوار.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۱۴۸)

تشبیه جالبی است از نفی کلمه توحید به جاروب، و نیز

اشارتی به سوره انعام آیه ۷۶ «فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً قال

هذا ربی فلما اقل قال لا احب الا فلین» که ابراهیم (ع) ستارگان و ماه

و خورشید را در اینکه خدا هستند نفی کرد.

شعری: به‌کسر شین و سکون عین، نام دو ستاره که یکی را

شعرای شامی و دیگری را شعرای یمانی گویند، دو خواهر، دو

خواهران، شعرای شامی (شامیه) ستاره‌ای است درخشان در صورت

کلب‌مقدم (کلب اصغر، سگ کوچک، غمیضاء). شعرای یمانی، ستاره‌ای

است در یکی از صورت‌های فلکی به نام کلب‌اکبر (سگ بزرگ، کلب‌الجبار)،

شعری العبور. و آن یکی از درخشان‌ترین ستارگان نیمکره شمالی

است.

(معین)

این ستاره در امتداد کمربند صورت فلکی جبار (شکارچی)

به سمت جنوب قرار دارد و فاصله‌اش تا زمین ۸ سال نوری

است.

۱۸۴- این بیت گریزی است به مدح شاه داود که کتاب به نام اوست.

۱۸۵ تا ۱۹۵- این قطعه در مدح شاه کیقباد سلجوقی است که در خاتمه کتاب مرصاد العباد ص ۵۴۶ آمده است. ص ۵۴۶ آمده است.

۱۸۵- طلیسان: به فتح طین و لام، جامه گشاد و بلند که به دوش اندازند، ردا. بدل سازم به زنار و به برنس

ردا و طلیسان چون پور سقا. خاقانی (دیوان ص ۲۶)

نور هدی که شاه قدم داد خلعتش

بر سر عمامه اش آمد و بر دوش طلیسان.

مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۱۵۳)

۱۹۰- مقعد صدق: اشاره است به سوره القمر (۵۴) آیه ۵۴ و

۵۵ «ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر». پرهیزکاران در بهشت‌ها و جویها هستند در جایی حق نزدیک خداوند توانا.

۱۹۲- آنها کردن: به کسر اول، آگاه کردن، اطلاع دادن.

۱۹۳ و ۱۹۴- این بیت ادیب صابر در دیوان ص ۲۶۵ به مطلع

زیر آمده است:

تم به مهر اسیرست دل به عشق فدی

همه به گوش من آید ز لفظ عشق ندی.

ادیب صابر: شرف‌الدین شرف‌الادبا صابر بن اسمعیل ترمذی

معروف به «ادیب صابر» از شاعران بزرگ نیمه اول قرن ششم هجری است.

مولد او شهر ترمذ بود و پس از گذراندن دوران جوانی به

شهرهای دیگری چون مرو و بلخ و خوارزم مسافرت نمود. وی مداحی

سلطان سنجر را می‌کرد. اختلافی میان اتسز خوارزمشاه و سنجر

در گرفته بود و ادیب صابر به عنوان فرستاده سنجر به خوارزم رفت.

در آنجا مطلع شد که اتسز دو تن را اجیر کرده که سنجر را بکشند،

پس این خبر را به سنجر داد و آن دو تن را شناساند. اتسز که ازین

موضوع اطلاع یافته بود دستور داد تا ادیب صایر را در رود جیحون غرقه ساختند. این حادثه میان سالهای ۵۳۸ و ۵۴۲ اتفاق افتاده است.

دیوان اشعار او شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات موجود است. سبک او ساده و روان است. وی در میان شاعران هم عصر خود مورد احترام بوده و به قدرت بیان او اقرار داشته‌اند.

۱۹۶ تا ۲۰۰ - مرصاد ص ۵۹ بدون ذکر نام شاعر - عشق و عقل ص ۶۲ بدون ذکر نام شاعر، این غزل بنا به نظر مصحح مرصاد العباد به قرینه سخن از خود نجم رازی است.

۱۹۷ - عشق و عقل (ن. ل): ترك عجمی - مرصاد (ن. ل): ترکی، ترك عجمی.

۱۹۸ - مرصاد: می‌خواست که در عبارت آرد

۱۹۹ - عشق و عقل (ن. ل): زبانه برزد - مرصاد: نور رخ او زبانه‌ای زد

۲۰۰ - این بیت در مرصاد نیست.

بیع و شرا: به فتح باء و کسر شین، به معنی خرید و فروش و معامله است.

۲۰۱ تا ۲۰۳ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیه ص ۱۱۱۵ آتشکده آذر.

۲۰۴ تا ۲۱۱ - این غزل در کتاب عشق و عقل ص ۵۵ و ۵۶ مضبوط است.

۲۰۴ - عشق و عقل (ن. ل): کشتگان وصل

۲۰۷ - عشق و عقل (ن. ل): می‌زنند

۲۰۸ - عشق و عقل (ن. ل): بی زبانانی که با او

۲۱۰ - صاحبقران: کسی که به هنگام ولادت وی زحل و مشتری را قرآن بوده است. آن مولود که هنگام بسته شدن نطفه او قران بزرگ باشد، و آن مقارنه زحل و مشتری است و چنین مولودی را پادشاهی دیرماند، پادشاه بزرگ. دارای قدرت وسیع و گاه به معنی مطلق بزرگ، بزرگ قدر به کار رفته است.

(شرح مشکلات دیوان انوری ص ۱۱۴)

- ای سپهر ملك را اقبال تو صاحبقران
وی جهان عدل را انصاف تو مالك رقاب.
(دیوان ص ۲۶) انوری
- دعوت گرند جمله و صاحبقران کفر
تا دعوة الكواكب و قرآن به هم نهند.
(دیوان ص ۸۴) مجیرالدین بیلقانی
- ۲۱۲ و ۲۱۳ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیة صفحه
۱۱۱۵ کتاب آتشکده آذر.
- ۲۱۴ تا ۲۱۶ - جنگ خطی به شماره ۴۰۶۸ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران، بیت ۲۱۵ و ۲۱۶ در آتشکده ص ۲۳۲، بیت ۲۱۴
و ۲۱۵ در ریحانة الادب جلد ششم ص ۱۳۹ - به نام سیف‌الدین باخرزی
(مجله دانشکده ادبیات سال ۲) - به نام سید علی همدانی در کتاب
«اصول تصوف ص ۳۰۱» به نقل از کتاب «منقبة الجواهر».
- ۲۱۷ تا ۲۳۰ - این قصیده در «عشق و عقل» ص ۹۶ و ۹۷
مضبوط است.
- ۲۱۹ - منجوق: گوی و قبه‌ای که بر سر رایت (درفش) نصب
می‌کردند. ماهجه علم، درفش، بیرق.
«همه گوش پر ناله بوق شد
همه چشم پر رنگ منجوق شد
شاهنامه جلد ۷
فگندند منجوق و کوس نبرد
گریزان برفتند پر خون و گرد».
- (واژه نامک ص ۳۱۱)
- باغ پنداری لشکرگه میرست که نیست
ناختنی خانی از مطرد و منجوق و علم.
(دیوان ص ۲۳۳) فرخی
- ۲۲۳ - سقر: به فتح سین و قاف، دوزخ، جهنم.
هرکه از پیش او هزیمت شد
از نهیب انسدرون شود به سقر.
(دیوان ص ۱۳۳) فرخی
- لمعه: به فتح لام و سکون میم، يك درخش، روشنی، پرتو.

جنان: به کسر جیم، جمع جنت، بهشتها، باغها.

گفتم ثواب خدمت او چیست خلق را

گفت این جهان هوای دل و آن جهان جنان.

فرخی (دیوان ص ۲۷۲)

۲۲۶- شکرانه: سپاسداری، شکرگزاری.

شکر ایزد که میان من او صلح افتاد

صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند.

حافظ (دیوان ص ۱۲۵)

۲۲۸- عشق و عقل (ن. ل): ز وصف رویش، که راز وصلش

۲۳۰- بحر محیط: نام دریایی است به مغرب بی‌منتها، و فلک

را نیز گویند (آندراج).

در این بیت معنی اصطلاحی صوفیانه بحر محیط منظور نیست.

۲۳۱ تا ۲۳۵- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات

ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۳۶ و ۲۳۷- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۲۳۸ و ۲۳۹- مرصاد ص ۳۳۷

۲۴۰ تا ۲۴۵- مرصاد ص ۳۳۳، تحقیق در احوال و آثار

نجم‌الدین کبری ص ۱۳۸، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۴۱- مرصاد (ن. ل): دیدگان بردوختند

۲۴۴- فنا: مراد از فنا فنای عبد است در حق و فنای جهت

بشریت اوست در جهت ربوبیت، به وسیله کلمه فنا اشاره کنند به

سقوط اوصاف مذمومه و به واسطه کلمه بقا اشاره کنند به قیام اوصاف

محموده و چون هر بنده خالی از یکی از این دو حالت نیست بنابراین

هرگاه یکی از دو حالت نباشد قسم دیگر خواهد بود و علی‌هنا کسی که

فانی شده باشد از اوصاف مذمومه یعنی عاری شده باشد از

اوصاف مذمومه ظاهر شود در روی اوصاف محموده او، و کسی که

اوصاف مذمومه بر او غالب شود پوشیده می‌شود بر وی اوصاف و

فضائل محموده او و فناء عبد از افعال ذمیمه و احوال خسیسه خود

به واسطه عدم آن افعال است و فناء او از نفس خود و از خلق به

زوال احساس از نفس خود و خلق است و موقعی که از افعال و اخلاق و احوال خود فانی شود جایز نباشد که آنچه فانی از آن شده است موجود باشد.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۶۶)

۲۴۵- مرصاد (ن. ل): مگر رمزی

۲۴۶ تا ۲۵۶- این قصیده در «عشق و عقل» ص ۹۰ و ۹۱

آمده است.

۲۴۶- عشق و عقل (ن. ل): پرپرند

۲۴۷- عشق و عقل (ن. ل): بدوختند

۲۴۸- زقه: به ضم زاء و تشدید قاف، دارویی است که چون

بچه زاید از خرما و جز آن ترکیب داده در حلق او ریزند.

مکن به زقه تعلیم آشنا لب طبع

بس است طبع ترا شیر دایه الهام.

و آن دانه که طائر از گلو برآورده در دهن بچه اندازد.

(آنندراج)

زقه‌ای از دست شاهم بس بود

در جهان این پایگام بس بود.

عطار (منطق الطیر ص ۶۱)

شکردن: به کسر شین و فتح کاف، شکار کردن.

زرستان مشک فشان جام ستان بوسه بگیر

باده خور لاله سپر صید شکر چوگان باز.

منوچهری (دیوان ص ۴۰)

۲۴۹- مرصاد (ن. ل): زکونین بگذرند.

هفت: هفت سیاره (خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری،

زحل).

شش: شش جهت و سمت (شمال، جنوب، شرق، غرب، بالا،

پایین).

پنج: پنج حسن ظاهری انسان (بویایی، چشایی، بینایی، شنوایی،

بساوایی).

چهار: ارکان اربعه، عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش).

سه: موالید ثلاثه (جماد، نبات، حیوان).

۲۵۱- عشق و عقل (ن. ل): کی نیز سربه گلخن.

گلخن: به ضم گاف و سکون لام و فتح خاء، مزبله تون و حمام، مزبله، جایی که خس و خاشاک در آن ریزند.
من اندر کنج و دونان بر سر گنج
مگس در گلشن و عنقا به گلخن.

خاقانی (دیوان ص ۳۱۸)

۲۵۲- عشق و عقل (ن. ل): خوش همی برند.

سه شش: اصطلاحی است در بازی نرد که با سه طاس سه عدد شش آورند.

مهره شادی نشست و ششدره برخاست

نقش سه شش بر سه زخم کام برآمد.

خاقانی (دیوان ص ۱۴۳)

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد

ز نهار مگو که کعبتین داد نداد.

ازرقی هروی (دیوان ص ۹۹)

قمارخانه: قمار، باختن سر است در راه محبوب، و قمارخانه محل اهل دل است و کسانی که ترک سرکرده‌اند و قدم در راه عشق نهاده و بادام که تو خود را در قمارخانه فناء فی الله بکلی در نبازی فانی مطلق و کامل نشوی.

عراقی گوید:

به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

چوبه صومعه رسیدم همه زاهد ریایی.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۳)

۲۵۴- عشق و عقل (ن. ل): روزی که سر

حدثان: به فتح حاء و دال، حدوث در مقابل قدم، وجود بعد از

عدم.

چون ز کونین بدر نهاد قدم

حدثان را بماند و ماند قدم.

سنایی (حديقة الحقیقه ص ۲۲۴)

او سرغ ازل است اینجا آمده مسافر ابد، روی به حدثان نماید که نه هر خانه‌ای آشیان او را شاید چون پیوسته آشیان از جلالت ازل

داشته است.

احمد غزالی (سوانح ص ۱۴)

۲۵۵- عشق و عقل (ن. ل): فرایند

۲۵۷ و ۲۵۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیه صفحه

۱۱۱۵ کتاب آتشکده آذر، بیت دوم به نام نجم‌الدین رازی در فرهنگ
جهانگیری به شاهد لغت «رایگان» آمده است.

۲۵۸- دست برداشتن از: رها کردن، ترك کردن، دست بازداشتن

از:

دست بردارید از خرید فروخت.

(ترجمه قرآن موزه پارس ص ۳۴۳)

چو مشرف دو دست از امانت برداشت

بباید بر او ناظری برگماشت.

سعدی (بوستان ص ۱۵)

پای باز کشیدن از : ترك کردن، رها کردن.

۲۵۹ تا ۲۶۲- دو بیت اول در حاشیه صفحه ۱۱۱۵ آتشکده

آذر (سادات ناصری) آمده و دو بیت دوم در «هفت اقلیم» ج ۳ ص ۱۱
مضبوط است. این دو قطعه ظاهراً از يك قطعه یا قصیده‌اند که پراکنده

افتاده‌اند. سه بیت از این قطعه نیز در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱
آمده است.

۲۶۳- مرصاد ص ۴۳۰ - مرموزات اسدی ص ۱۰۵ - این

بیت در مرصاد و مرموزات بدون نام گوینده است و چون همین بیت
در کلیله (مینوی) ص ۱۰۳ نیز آمده مسلماً از نجم‌الدین رازی نیست.

عارضه: کسالت، بیماری.

۲۶۴ تا ۲۶۷- آتشکده ص ۲۲۲، تحقیق در احوال و آثار

نجم‌الدین کبری ص ۱۲۸.

۲۶۸- آتشکده (سادات ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۶ به نام

نجم‌الدین رازی آورده شده است.

۲۶۹ و ۲۷۰- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات

ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۷۱ و ۲۷۲- ریاض‌الشعرا ص ۵۶۵، عرفات العاشقین ص

۱۰۸۰، جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ص ۷۴۳، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵
گرد برآوردن از: نابودن کردن، ویران ساختن، دود و خاک و
دم برآوردن.

همه باره دژ بزد بر زمین

برآورد گرد از برویوم چین.

شاهنامه (نقل از فرهنگ تاریخی زبان فارسی ص ۴۷۴)

۲۷۳ تا ۲۸۵- این غزل در مونس الاحرار ج ۲ ص ۱۰۷۱

۲۷۵- گهر انداختن: در اینجا «گهر» کنایه از اشک است و
«گهر انداختن» کنایه از گریستن.

۲۷۸- انباردن: پرکردن، جمع کردن، گردآوردن، انباشتن.

ایشانند که می نه انبارند اندر شکمهاشان مگر آتش یعنی حرام.
(تفسیر شنقشی ص ۳۱)

آن چاهها که از سوی ایشان است بینباریم تا ایشان را آب نباشد.
(قصص قرآن مجید ص ۹۸)

سپر انداختن: تسلیم شدن، اعتراف به غلبه کردن.

اگر ماهست می بینی که هر ماه

سپر بندازد از حیثرت درین راه.

عطار (اسرارنامه ص ۱۱۸)

چه عجب داری ارفکنند سپر

شرم عثمان ز رعب پیغمبر.

سنایی (حدیقة الحقیقه ص ۲۴۰)

۲۸۲- مونس الاحرار: خالی - در حاشیه «حالی»

حالی: آنگاه، آن زمان.

حالی طاقت حرکت نداشت.

کلیده (نقل از معین)

۲۸۴- سطوت: به فتح سین و واو و سکون طاء، غلبه، قهر.

به لطف قبه اعظم به قدر عرش مجید

به حسن و زینت جنت به قهر و سطوت نار.

مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۱۰۰)

۲۸۶- آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵

همایی یافتن بر: کنایه از پیشی گرفتن و بلند قدر شدن،

دستگاه یافتن، برتری یافتن.

۲۸۷ تا ۲۹۰- مرزوات اسدی در مزمورات داودی ص ۸

۲۸۷- قلاش: به فتح قاف و لام مشدد، میخواره، باده پرست.

ساقی بیاز جامی وز خلوتم برون کش

تا در بدر بگردم قلاش و لاابالی.

حافظ (دیوان ص ۳۲۴)

ای پسر میخواره و قلاش باش

در میان حلقه اوباش باش.

سنایی (دیوان ص ۳۱۲)

«قلاش اهل حال را گویند و دل و لاابالی را گویند و کسی که

قطع علایق از دنیا کرده باشد. عراقی گوید:

در میکده با حریف قلاش

بنشین و شراب نوش و خوش باش»

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۴)

۲۹۱ تا ۲۹۵- مرصاد ص ۲۶۱

۲۹۱- شطار: (به ضم اول) جمع شاطر، به معنی عیار، و به فتح

اول صیغه مبالغه به همین معنی است چابکی و چالاکی شاطران و

عیاران، و هنرها و شیوه کار و وصف وضع و لباس آنان در داستانهای

از نوع سمک عیار و اسکندرنامه و رموز حمزه آمده است. در شعر

نجم رازی، طبق نسخ «فا، قب» چو شطار (به ضم شین)، و طبق سایر

نسخ چه شطار (به فتح شین) باید خوانده شود.

(تعلیقات مرصاد ص ۶۲۴)

۲۹۶ تا ۳۰۱- مرصاد ص ۴۶۹، تحقیق در احوال و آثار

نجم الدین کبری ص ۱۳۹

۲۹۶- مرصاد (ن. ل): کشیده ایم

۳۰۰- کور و کبود: ناقص و رسوا، زشت و نادلپذیر.

چون فرو بسته باشی و حلاوت غیب نیابی و کور و کبود باشی.

بهاء ولد (معارف ج ۲ ص ۱۷۵)

آمد و دید انگبین خاص بود

کور شد آن دشمن کور و کبود

تاجران انبیا کردند سود

تاجران رنگ و بو کور و کبود

پیش هست وی بیاید نیست بود

چیست هستی پیش او کور و کبود.

مولوی (نقل از تعلیقات فیہ مافیہ ص ۲۹۸)

۳۰۲ تا ۳۰۴ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده ص ۱۱۱۵

حاشیه.

۳۰۵ تا ۳۰۸ - کاشف‌الاسرار (فی کیفیت التسلک و الاجلاس فی

الخلوة) ص ۱۲۵

۳۰۹ - مرصاد ص ۴۵۷

۳۱۰ تا ۳۲۵ - مرصاد العباد ص ۴۴۴، مرموزات اسدی ص

۹۹، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ (که تنها ۴ بیت را دارد)، آتشکده

(سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵، سبک‌شناسی بهار ج ۳ ص ۲۲، این قصیده

در مدح شاه داود سروده شده است. آقای شفیع کدکنی در تعلیقات

خود بر مرموزات آنرا به احتمال از نجم‌الدین دانسته و مرحوم بهار

در سبک‌شناسی ج ۳ ص ۲۲ به‌طور قطع از نجم‌الدین می‌داند.

۳۱۰ - کم کاست: به سکون میم، این ترکیب معنی ناقص و بی-

ارزش را می‌رساند.

۳۱۱ - مرصاد: شرم‌دار آخر مجوزین بیشتر آزار خلق - ن. ل:

کی روا دارد زخود آزار حق جستن کسی.

۳۱۲ - مرصاد: زشت باشد بهر دنیا موری آزرده ولیک

۳۱۳ و ۳۱۴ - در مرصاد به‌جای این دو بیت، مصرع اول بیت

اول با مصرع دوم بیت دوم تشکیل یک بیت داده‌اند.

۳۱۵ - این بیت در مرصاد نیست.

۳۱۶ - این بیت در مرموزات اسدی نیامده و در حاشیه مرصاد

نقل شده است.

تخته: صفحه‌ای که بدن مرده را روی آن غسل داده کفن کنند،

تابوت.

ترا به تخته تابوت هم کشد روزی

اگر خزانه و لشکر هزار خواهد بود.

سعدی (نقل از آندراج ص ۱۰۴۶)

- ۳۱۷- مرصاد: کجاست - ن. ل: کجاند
- ۳۲۱- مرصاد: داستان‌شان گر کسی داناستی
- ۳۲۳- مرموزات: بهتر کشتشی
- ۳۲۵- این بیت را «مرصاد» ندارد.
- ۳۲۶ و ۳۲۷- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶
- ۳۲۸ تا ۳۳۱- آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷، بیت اول و چهارم این قطعه در هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۱ (ناتوانی و این بتر که ز جهل) آمده است. دو بیت نیز در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ آمده است.
- ۳۲۸- غدر: به فتح غین و سکون دال، مکرو حيله.
- در دولت فر خجسته آزادی
- در دایره سپهر بی غدري.
- منوچهری (دیوان ص ۱۱۰)
- ۳۳۲ تا ۳۳۴- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۸، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷
- ۳۳۵ تا ۳۳۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷، تحقیق در احوال و آثار ص ۱۳۸
- ۳۳۹ تا ۳۵۰- بخش اول این قطعه یعنی تا بیت ۳۴۷ در «عشق و عقل» ص ۵۷ آمده و بخش دوم یعنی از ۳۴۸ تا ۳۵۰ در حاشیه ص ۱۱۱۷ آتشکده (سادات ناصری) است. سه بیت از این قطعه در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ آمده است.
- ۳۴۰- عشق و عقل (ن. ل): مذلت آشیان
- ۳۴۱- عشق و عقل (ن. ل): پرورده حضائر
- حضائر: جمع حظیره که به معنی محوطه‌ای است که پیرامنش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار بست. «حضائر قدس» به معنی بهشتها و باغهای بهشت است.
- «پس چون ارواح را در حظایر قدس در ریاض انس این چنین

اتصالی باشد صورتی را چه تفقد باید کرد که عرق نسبهاش به صدمه موری از هم بگسلند، ترکیبی را چه تمهد باید کرد که نقش تربیتش به سطوت بی‌انصافی فرو ریزد»

سنایی (دیوان ص ۱۲۲)

۳۴۲- عشق و عقل (ن. ل): خو کرده‌ای به زقه، سرگشته در

تعوق

رقه: به کسر راء و تشدید قاف، الفت، مهربانی، محبت، رقت.

۳۴۳- الست بربك ← ابیات ۵۹ و ۶۰

دردی: به ضم اول، آنچه ته‌نشین شود از روغن و شراب، درد.

چو آمد کوزه عمرم به دردی

نه قوت ماند و نه نیرو نه مردی.

عطار (اسرارنامه ص ۱۵۶)

مضطر نشدی ز بستن نعل دردی ندهی ز اول خم.

انوری (دیوان ج ۱ ص ۳۳۲)

۳۴۶- هویت: هویت عبارت از ذات مطلق است و وجود هرگاه

به‌طور مطلق مأخوذ گردد «نه به شرط شیء و نه به شرط لاشیء» هویت ساریه در جمیع موجودات نامند که وجود مطلق است.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۴۹۹)

۳۴۷- عشق و عقل (ن. ل): چو شاه باز

نشیمن اول: منظور ملکوت اعلی است.

بوم: جغد.

این بوم مرغی است که به شب قوتی تمام دارد و به روز هیچ

قوت ندارد و با کلاغ عجیب مخاصمتی دارد و عداوت سخت و در خرابه مقام دارد یا در کوه.

(فرخنامه جمالی ص ۷۶)

خس: پلید، پست.

و لیکن تو دنبال دیو خسی

ندانم که در صالحان چون رسی؟

سعدی (بوستان ص ۱۹۳)

۳۵۰- دو اسبه: سریع، شتابان ← ابیات ۸۳ و ۸۴

دو اسبه فرستاده آمد به ری

چو باد خزانسی به فرمان کی.

(فردوسی)

در پیش ازدهای دمان در محاربت

برتار عنکبوت دو اسبه رود سوار.

(سوزنی)

آگه نیی که بر دلم از غم چه درد خاست

محنت دو اسبه آمد و از سینه گرد خاست.

(خاقانی)

شب و روز برطرف آن رودبار

دو اسبه همی راند بر کوه و غار.

(نظامی)

(شواهد از لغت نامه دهخدا)

۲۵۱ تا ۲۵۳- این سه بیت به طور پراکنده آمده‌اند که احتمالاً

از يك قطعه هستند. بیت اول در سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۲۵،

بیت دوم جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران ص ۷۴۳، بیت سوم در «کاشف الاسرار» ص ۴۹ مضبوط است.

۲۵۱- شوخ چشمی: اینجا شوخ چشمی به معنی حقیقی آن که

قدما شوخ روئی و به جای تهور و جسارت و بیباکی به کار می‌بردند

استعمال شده است.

(بهار، سبک‌شناسی ج ۳ ص ۲۵)

۲۵۴ تا ۳۷۰- این تنها مثنوی است که از نجم‌رازی یافت شده

که در مرصاد العباد ص ۴۵۵ مضبوط است.

۳۵۵- پیاده: هشت مهره ردیف جلوی بازی شطرنج که اغلب

فدا می‌شوند.

به طرح انداختن: از دست دادن عمدی بعضی از مهره‌ها خصوصاً

پیاده برای رسیدن به هدف بعدی در جهت برد بازی شطرنج.

۳۶۲- تخته ← بیت ۳۱۶

۳۶۳- ریمن: به کسر میم، ریم (چرك) + ن (نسبت، مانند

«ین» نسبت: چرکین، چرکن - غمگین، غمگن) چرك آلود، چرکین، پلید.

۳۶۴- وزر: به کسر واو و سکون زاء، گناه، بارگران، وبال، نکبت.

۳۷۱ و ۳۷۲- این رباعی در مرموزات اسدی ص ۱۲۳ بدون ذکر نام شاعر آمده که به احتمال بسیار از نجم رازی است.

۳۷۳ و ۳۷۴- مرصاد ص ۱۳۲

۳۷۵ و ۳۷۶- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۷۷ و ۳۷۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۷۹ و ۳۸۰- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۸۱- فرهنگ جهانگیری ج ۱ ص ۷۵۷ به‌شاهد لغت «سغاخ»

در معنی زمین نرم.

۳۸۲ تا ۳۹۱- هنگامی که اوراق این کتاب برای چاپ در

چاپخانه آماده می‌شد، کتابی از نجم‌الدین رازی موسوم به «رسالة الطیور» منتشر شد. این کتاب را آقای دکتر امین ریاحی همراه با رساله‌ای از ابویعقوب یوسف همدانی عارف برجسته قرن ششم موسوم به «رتبة الحیات» تصحیح کرده‌اند.

رسالة الطیور به زعم مصحح ارجمند از آثار جوانی نجم‌الدین است که در آن چهل و هفت بیت موجود است. ایشان معتقدند که همه ابیات از خود مصنف است اما ما در این جا ده بیت از آنها را که به‌نام او صراحت دارد به مجموعه اشعار اضافه می‌نماییم که به روال کار لطمه‌ای وارد نیاید. این اشعار به ترتیب در صفحات ۱۰۶، ۱۰۹، ۹۳، ۱۰۸ و ۱۰۷ «رسالة الطیور» مضبوط است.

فهارس

فهرست لغات و ترکیبات

آشیان ۶-۶۹-۸۱-۲۰۶-۲۲۱	«آ»
۲۴۶	آب حیات ۲۹۹
آشیان ساختن ۲۵۵	آب رخ (کسی) ریختن ۳۳۶
آفاق ۲۲۰	آب زندگانی ۴۰-۴۴-۱۴۸
آفتاب ۶۱-۶۲	آتش ۴۰-۴۷-۶۴-۱۲۵-۱۶۸
آفرینش ۱۷۸	۲۳۸-۲۷۷-۳۳۶
آگاه ۱۸۲	آتش در زدن ۳۳۷
آلایش ۱۷۵	آتش در کام زدن ۱۶۸
آلودن ۹۱-۱۷۱	آخر ۹۵-۳۱۰-۳۵۲
آلوده ۱۳۲	آراستن ۵۷
آموختن ۲۴۰-۲۴۲	آرایش ۱۷۵
آن ۱۰۶	آرزو ۲۷۶
آن جهان ۳۶۴	آرزومند ۲۶۹
آن چنان ۱۰۶	آزاد ۹۲
آواز اندر دادن ۱۴۶	آزار جستن ۳۱۱
آوردن ۱۰۹-۱۱۰-۱۲۹-۲۸۰	آزردن ۳۱۲
۳۵۷	آستان ۳۵-۳۳۳
آینه ۲۱-۲۲-۱۱۲-۱۷۳	آسمان ۲۰۹-۲۲۴
	آسیا ۶۶
«الف»	آشنا شدن ۴۹-۳۷۵
ابد ۸-۲۴۰-۳۱۵-۳۷۲	آشنایی داشتن با ۴۱

افغان ۲۲۴	ابراهیم وار ۱۸۰
اکنون ۲۸۶	اجزا ۲۶۲
اگر چه ۲۹۹-۳۵۴	اجل ۱۵۴-۲۳۶-۲۶۲
الست ۵۹-۶۰-۹۹	احتشام ۱۸۶
الطاف ۳۴۲	ادب ۳۳۳-۳۳۴
المهی ۱۷۳	ارادت ۸۳
امانت ۲۹۶	ارزیدن ۳۱۲
امروز ۲۳-۵۶-۵۸-۱۴۰-۲۲۶	ارغوان ۲۳۷
۳۲۲-۳۲۳	از آنک ۳۱۲
امید ۵۲-۶۷-۱۵۳-۲۶۳	از برای ۲۴۱
امیدوار ۲۵۶	از بهر ۱۵۳
امین ۲۳۴	از پای نشستن ۱۵۴
انباردن ۲۷۸	از پی ۳۵۰
انداختن ۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶	از تخت به تخته کشیدن ۳۶۲
۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱	ازل ۸-۶۴-۱۲۲-۱۴۹-۲۴۰
۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶	۲۶۶
۳۵۵	اژدها ۲۰۳
اندازه ۷	استظهار ۳۷۰
اندرپی ۱۶۰	استعارت ۱۹۸
اندر دادن ۱۴۵-۱۴۶	اسرار ۲۹۸
اندر فکندن ۲۴۴	اسلام ۱۶۶
اندر کنف خویش داشتن ۲	اسیر ۲۶۷-۳۴۱
اندوختن ۲۴۵	اشارت فرمودن ۹۲
انسان ۳۴۵	اصل ۵
انس‌گرفتن با ۳۴۵	اعمال ۱۹۱
انس و جان ۲۱	افتادگی ۳۵۱
انشاکردن ۱۹۳	افتادن ۲۰۹-۲۸۲
انگبین ۱۸۷	افراز ۱۳۳
انوار ۲۹۷	افروختن ۲۴۰
انها کردن ۱۹۲	افزون ۲۴-۹۰
اوباش ۲۹۰	افعل ۳۴

اول ۳۴۷	باز خواستن ۳۲۹
ای دریغ ۳۲۴	بازدانستن ۳۶۶
ایرانی ۳۱۷	بازرهیدن ۳۳۸
ایشان ۲۵۶-۳۵۸	باز شدن ۸۲
ایمان ۵۱	باز شدن از ۸۱
اینست ۱۶۶	باز شدن به ۸۱-۱۰۷-۳۷۴
این جهان ۱	بازکشیدن ۲۵۸
این چنین ۱۴۴	باز گشتن ۲۷
ایوان ۳۴۹	باز گفتن ۳۱۹
	بازماندن ۳۳۰
	باستان ۳۲۱
باب ۱۹۳	باطل ۳۱۱
باختن ۲۳۹	باغ ۱۸۷
باخرد ۳۳۵	باقی ۲۴-۲۶-۲۸۴-۲۸۵-۳۱۵
باد ۴۰-۸۳-۳۷۱	۳۴۷-۳۴۸
باد ۳۷۱-۳۷۲	باقی ماندن ۳۲۰
باد سحری ۲۳۳	بال ۲۴۶
باده ۲۴-۵۹-۹۹-۱۰۵-۱۱۹	بالا ۳۰-۱۵۴
۱۴۸-۲۰۲-۲۳۶-۲۳۷-۲۸۴	بال و پر ۲۷۷
بادۀ ناب ۱۴۵	بت ۳۳۲
بار ۱۱۵-۱۸۳-۲۲۲-۲۳۵	بجا ۱۸۴
بار امانت کشیدن ۲۹۶	بجز ۲۴۸-۳۰۴
بارگاه ۲۲۵-۲۹۶	بجمله ۱۳
بارگه ۱۴۱	بحر ۱۲۹-۲۲۰
بارگیر ۳۷۸	بحر محیط ۲۳۰
باری ۲۰۲	بخیره ۱۵۷
بار یافتن ۲۲۵	بدون ۸۷
باریک ۱۶۳	بدی کردن ۳۲۰
باز آمدن ۸۶	بر آتش عشق سوختن ۲۳۸
باز بردن ۲۵۲	بر آمدن از ۳۶-۲۲۱
باز خشین ۱۷۶	بر آمدن با ۳۵۱

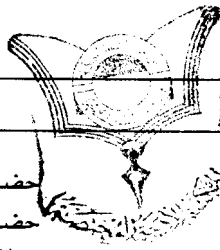
«ب»

بلند برداشتن ۲۳۲	برآوردن ۱۳۶-۲۵۴-۲۷۱-
بلی ۱۸۸	۲۷۲-۳۳۱
بمثال ۳۵	بر بستن ۳۷۸
بند ۹۰-۹۲	بر پریدن ۳۴۷
بندشکن ۹۰	برجا ۳۱۵
بندگی ۲۶۵	برخاستن ۱۴۴-۱۳۲-۵۸
بنده ۱۱۸-۲۶۶-۳۵۳	برخاسته ۸۹
بنفشه مو ۱۹	برخود خندیدن ۱۵۷
بوالعجب ۲۰۹	برخوردار ۲۱۴
بود ۱۳۹	برداشتن ۲۲۰-۲۳۲-۲۸۳
بوك ۹۷-۱۰۲	بردوختن ۲۴۱
بوم ۳۴۷	برکشیدن ۱۶۶
بوی ۳۳۴	برکندن ۳۰۲-۳۳۵
به پرواز آمدن ۸۵	برگذشتن ۳۷۶
به چشم آمدن ۲۵۱	برگرفتن ۱۸۰-۳۲۱
به در انداختن ۲۸۴	برگشتن از ۳۷۶-۳۷۹
به در رفتن ۹۸	بر نتابیدن ۲۲۲
به دست آمدن ۳۱۲	برون آمدن ۳۵۳
به دو اسبه ۸۴	برون پریدن ۲۵۵
به راحت ۱۶۵	بزم ۶۴
بهشت ۱۶-۸۷-۲۵۱	بسان ۶۴
به طرح انداختن ۳۵۵	بستن ۶۳-۶۴-۱۴۳-۱۵۸
به طعنه گفتن ۷۹	بسته کمر ۳۱۷
به فرمان بودن ۳۷۱	بسی ۱۰۳-۱۰۸-۲۹۸
به گرد (کسی) گشتن ۱۵۶	بسیار مانده ۲۱۳
به يك دم ۲۵۳	بشارت بردن ۱۹۶
بیان ۱۱۵-۱۸۹-۲۱۸	بشریت ۲۵۵
بیت ۱۹۳	بعاقبت ۶۵
بیچارگان ۳۶۰	بلا ۲۷۹
بیچاره ۱۰۴-۲۷۵-۳۰۴	بلبل ۱۳۵
بیخبر ۱۲-۳۱	بلند ۱۰۵-۳۴۹

پای ملخ به (نزد) سلیمان بردن:	۲۴۶
۱۱۰-۱۲۸	بیدار شدن ۱۱۹-۲۱۲-۲۶۲
پایه ۱۷	بیدار مانده ۲۱۲
پذیرفتن ۱۱۰	بیداری ۱۶۰
پرآتش ۴۷	بیدل ۱۴۱-۲۲۴-۲۴۲
پرتو ۸۸	بی رنگ ۸۸
پرخاش ۲۸۷	بیرون کردن ۶۶
پر خطا ۳۸۰	بیزار شدن ۱۲۰
پرداختن ۵۵-۴۱-۳۷۴	بی زبان ۲۰۸
پرکردن ۲۵	بی سر ۱۴۱
پرگار ۲۹۲-۳۰۱	بیش و کم ۵۴
پروا ۳۲۴	بیضه ۲-۲۲۱
پرواز ۸۵	بیع ۲۰۰
پروازکردن ۲۴۹	بیقین ۵۶
پروازکنان ۸۶	بیگانه ۱۱۷
پروانه ۴۶-۱۱۷-۱۴۹-۱۵۵	بیگانه شدن ۳۷۵
۲۴۳-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۹-۳۷۳	بی گمان ۳۲۹
پروانه صفت ۱۰۲-۱۲۶	بیمار ۲۶۳
پرو بال ۷۶	بیمار شدن ۲۶۰
پروردن ۱۲۲	بی مایی ۱۸
پرورده ۳۴۱	بینا ۲۹-۳۲۲
پرورش ۲۴۸	بیوفا ۲۰۱-۳۱۱-۳۱۳
پریدن ۲۰۶-۲۴۶-۲۵۵-۳۴۶	«پ»
پریده ۹۷	پاره ۲۸
پست ۱۰۵	پاسبان ۳۵
پسر ۲۰۵	پاك ۳۳۹
پسین ۱۶۵	پاك کردن ۱۷۵
پلك ۲۸	پانهادن ۲۰
پنچ ۲۴۹	پای ۹۳-۱۱۱-۲۵۶-۲۷۶
پنهان ۱۴۲	پای بازکشیدن ۲۵۸
پنهان داشتن ۲۲۷	

تشنه ۱۵۱-۱۵۲	پوست ۲۵-۱۳۷
تصرف ۲۴۲	پوست بیرون کردن ۶۶
تغییر ۲۶۴	پیاده ۳۵۵
تقدیر کردن ۲۶۶	پیاله ۲۳۷
تقصیر ۲۶۵	پیام دادن ۳۳۲-۳۳۳
تکیه کردن ۲۰۱-۳۲۸	پیدا ۳۲۵
تمتع ۱۸۹	پیرامن ۱۰۱
تمنا ۱۸۸	پیرمغان ۱۴۷
تن ۳۴۴-۳۶۳	پیش کشیدن ۲۸۲
تندباد ۳۶۲	پی کردن ۱۷۸
تنگ آمدن ۸۷	پیمودن ۱۰۸
تنگنا ۲۴۹-۳۴۶	پیوستن ۳۷۷
تنها ۳۰	پیوسته ۱۴۴
توحید ۱۸۲	
تورانی ۳۱۷	«ت»
توقع ۱۸۵	تاب ۲۲۰
تویی ۹۶-۱۴۴-۱۶۲	تاب آوردن ۲۴۲
تسبی کردن ۲۵	تاج ۳۵۷
تیر بلانداختن ۲۷۹	تاره موی ۱۶۳
تیره ۳۱۹	تازه ۳۰۹
تیغ ۱۷۸-۳۱۷	تجارت ۲۰۰
تیارخوردن ۲۶۰	تجلی ۵۱-۵۲-۵۴-۱۲۰-۲۵۳
تیمار یافتن ۲۶۰	۲۸۵
	تحفه ۱۲۷
	تحریر ۲۵۴
«ث»	تخت ۳۱۶-۳۶۲
ثروت ۱۸۶	تخته ۳۱۶-۳۶۲
ثریا ۶۳	تخم ۵۶
	ترجمان ۱۱۶
«ج»	ترك ۱۹۷
جاروب ۱۸۰	تسلیم کردن ۵۶
جام ۱۲۰	

جمال ۱۷۳-۱۶۱-۷۱-۴۵-۲۲	جام اندرفکندن ۲۴۴
۲۴۵-۲۶۴-۲۱۷-۲۰۶	جام خسروانی ۱۴۷
جمله ۳۵۸-۲۴۶	جام گران ۱۴۷
چنان ۲۲۳	جامه ۱۶۶
جنت ۲۵۰	جانان ۲۱۱-۲۱۷
جنگ ۱۱-۲۸۷	جانانه ۱۴۹
جو ۳۶۹	جان باختن ۲۳۹
جوانی ۴۳-۳۳۶	جان برکف دست آوردن ۲۸۰
جود ۲۲۰	جان برکف دست نهادن ۱۰۲
جوزا ۶۳-۳۱۷	جان بر لب آمدن ۱۱۳
جویا ۳۵۲	جان به سلامت بردن ۳۰۳
جهانیانی ۱	جان دادن ۱۶۵
جهان فانی ۳۳۵	جام جم ۳۲۵
جهان گذاشتن ۱۵۹	جانباز ۳۷۳
جهان گرفتن ۳۱۴	جان سخن ۱۱۵
جهانیان ۱۴	جاودان ۳۳۰
جهل ۶۲-۲۹۸-۳۳۱	جاودانی ۳۹-۴۳
جهیدن ۸۲	جاوید ۶۷-۳۳۰
جیب ۲۵۴	جاه ۱۸۶-۲۰۳-۳۶۱
جیفه ۱۷۱-۲۵۷-۲۸۶	جبه ۱۸۵
	جداشدن ۴۹
«ج»	جدایی ۴۱
چار ۲۴۹	جریده ۳۶
چاکر ۱۵	جسم ۲۲۱
چاه ۱۷۹-۲۰۳	جسمانی ۲۰۸
چاه در راه کندن ۲۱۶	جغدوار ۱۷۶
چراغ ۱۶۵	جفاکشیدن ۲۶۸
چرخ ۳۰۰-۳۵۷	جفت شدن ۳۸
چریدن ۲۵۰	جگر ۲۸-۱۳۲-۲۷۶-۳۲۶
چشم ۱۷۰-۲۵۱-۳۲۲	جلال ۱۲۰-۲۱۹-۲۵۵-۳۴۵
چشمه ۱۷۰	۳۵۳



حضرت ۱۹۰-۱۹۵-۲۴۷	چشیدن ۱۱۵-۳۴۳
حضرتی ۳۴۲	چگونه ۲۲۷-۲۴۲
حظائر ۳۴۱	چمن ۵۸
حق ۲۶۶-۳۱۱-۳۳۹-۳۶۵	چنان ۵۴-۱۹۴
حقیقت ۱۳۷	چندان ۳۴-۱۰۴
حکم ۲۲۲	چندین ۳۴۹
حکم‌کردن ۲۹۳	چنین ۱۸۵-۱۹۵-۲۰۵-۳۲۴
حلق ۸۰	۳۴۴
حور ۱۶-۱۸۷	چوب ۶۶
حیات ۲۶۹-۲۹۹	چینه ۲۰۶
حیف ۱۴۸	
حیوان ۳۳۹	«ح»
	حاشا ۴۹
«خ»	حاصل ۱۴-۳۷۱
خار در راه نهادن ۲۱۵	حاصل شدن ۱۸۸
خار ره ۱۶	حاکم ۳۱۳
خاستن ۱۵۰-۵۸؛	حال ۲۳۷-۳۱۹-۳۲۱
خاک ۲۵۶-۲۷۵-۲۹۰-۳۱۹	حالی ۲۸۲-۳۷۷
۳۶۳	حامی ۲
خاکی مسکن ۱۳۱	حد ۲۳
خالی ۳۱	حدثان ۲۵۴
خانه فروش‌زدن ۳	حدیث ۳۷۶
خبرداشتن ۲۳۱-۳۲۶-۳۲۷	حدیث‌گفتن ۲۲۹
خجالت بردن ۱۹۲	حرص ۳۷۷
خجسته ۲۶۹	حرف ۱۶۱
خجل‌گردیدن ۱۹۴	حرمت ۱۸۶
ذنا ۳۳۸	حریف ۲۳-۲۰۲-۲۸۱
خدای ۱۵۳-۳۷۹	حریم ۲۹۸
خدمت‌کردن ۱۸۵	حساب ۳۶
خر ۱۸۳	حسن ۱۰۴-۱۶۹-۲۱۸-۳۲۷
خراب ۱۴۶-۱۷۶	حسیب ۱۳۴

خواندن ۱۴۸-۱۹۴	خرابیات ۲۴۴
خودی ۲۳۱	خراشیدن ۲۸۸
خور ۲۳۱	خرد ۳۱۱-۳۱۸-۳۷۲
خورشید ۶۸-۱۷۰-۲۶۱-۲۸۵	خرگاه ۱۸۱
خوش ۳۵۰-۳۵۴	خرم ۲۶۲
خوشدل ۳۶۸	خرمن ۱۰۱
خوش‌منش ۷۳	خروشیدن ۲۸۸
خوش‌منشی ۱۶۵	خریدن ۲۹۴-۳۰۴
خوشه ۶۵-۱۰۱	خزانه ۱۹۱
خوشی ۱۶۶	خس ۲۵۷-۳۴۷
خوکردن ۱۲۱-۳۴۲	خسبیدن ۱۶۰-۲۶۱
خوناب ۲۲۴	خستن ۱۴۳
خون جگر ۲۷۶	خسته ۷۳-۱۶۳
خونخوار ۱۴۳	خسرو ۳۱۰
خون دل ۱۵۱	خسروانی ۱۴۷
خون ریختن ۲۹۰	خشین ۱۷۶
خونریز ۸۰	خصال ۲۶۹
خونریزی ۸۰	خضروار ۲۹۹
خون مکیدن ۳۶۰	خط ۱۹
خونین ۲۷۳	خطا کردن ۲۶۵
خوی سبعی ۸۱	خفتن ۵۸
خویش ۱۱۷	خفته دل ۲۱۲
خویش ۳۶۷	خلاف ۳۰۳
خویشتن ۸۹-۲۸۹-۳۲۳-۳۳۱	خلد ۱۸۷-۲۹۵
۳۶۷-۳۶۹	خلق ۱۲-۳۲-۷۹-۱۳۴-۱۴۲
خیره خند ۷۳	۲۷۰-۲۲۴-۳۲۵-۳۵۸
خیمه زدن ۱۸۱	خمخانه ۲۵۳
«د»	خندیدن بر ۱۵۷-۲۰۰
داد دادن ۳۰۹	خواب ۱۶۰-۳۵۰
دادکردن ۳۸۱	خواب و خور ۲۳۱
	خواری ۲۰-۳۴۰

دردمند ۷۳	داده ۲۰۲
دردی ۳۴۳	دار ۲۹۳
دردی‌کش ۱۰۰	دارا ۳۱۴
در رفتن ۱۴۲	دارو ۲۶۳
در زدن ۳۳۷	داستان ۲۰۷-۳۲۱
درسر بودن ۸	داستان زدن ۲۰۷
در سر (چیزی) شدن ۱۲	داعی ۱۸۸
در عبارت آوردن ۱۹۸	داغ ۳۲۶
در فریفتن ۳۵۶	داغ جدایی ۴۱
در قلم آمدن ۱۹۲	دام ۱۵۵
درگاه ۱۷۵	دامن ۲۵۴
درگه ۱۵-۳۴۹	دانا ۳۲۱
درمان ۷۸	دانستن ۴۹-۵۰-۷۳-۷۴-۹۳
درمان طلب ۷۸	۱۱۶-۱۲۸-۱۹۷-۲۶۶
درمان کردن ۱۱۳	۲۶۹-۲۷۸-۳۰۲-۳۲۸
در نوشتن ۹۵	۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱
در نهادن ۳۸۰	دانه ۶-۱۵۵-۲۰۶-۲۵۰
دروودن ۳۲۳	دایم ۱۸۹
درون ۳۵۳	دایه ۱۸
درویشك ۳۶۰	درآمدن ۹۸-۲۹۷-۳۵۱
دریا ۱۵۲-۳۱۸	درآوردن ۲۵۱
دریافتن ۲۱۹-۲۲۹-۳۶۷	درانداختن ۵۶-۲۸۰
دریغ ۳۲۴	درانداخته ۱۲۵
دست ۸۲-۸۶-۹۱-۹۲-۹۳	دریار ۲۷۶
۱۰۲-۱۶۴-۱۷۶-۲۳۶	در بستن ۳۷۷
۲۵۷-۲۶۷-۲۸۰-۳۶۳	درخت ۱۳۵
۳۷۴	در خود طلبیدن ۱۷۴
دستار ۱۸۵-۲۸۲	در خور ۱۰۳-۱۷۱
دست برداشتن از ۲۵۸	درد ۳۱-۷۳-۷۸-۸۳-۲۶۳
دست دادن ۸۳	در دادن ۱۴۷-۱۴۸-۲۵۳
دست درگردن (کسی) کردن ۱۰۲	درد دل ۲۷۴

۳۴۶-۲۵۲	دست گرفتن ۱۵۴
۲۴۷-۷۹ دوختن	دشمن ۳۶۳-۲۸۹-۲۱۴-۶۸
۲۴۷ دیده	دشمن شدن ۶۲
۳۰۱-۲۹۲ دور	دشمن گشتن ۶۸
۳۴۲ دوران	دعوی ۲۱۷-۱۹۴
۲۹۵-۹۵-۸۸-۴۰ دوزخ	دغا ۲۰۲
۱۰۳-۹۶-۲۷-۲۶-۲۵ دوست	دفتر ۱۰۳
۱۳۷	دلبر ۱۴۱
دوست داشتن ۵۰	دل برکندن ۳۰۲-۳۳۵
دوست کش ۳۵۴	دل بستن (در، اندر) ۲۱۳-۲۰۱
دوش ۳۳۹	۳۶۶-۳۵۴
دو عالم ۲۴۴-۲۴۱-۱۸۲-۴۶	دل خونین ۲۷۳
۳۳۷-۲۴۵	دل دادن به ۲۵۹-۲۵۷
دوکون ۲۴۹-۷۰-۱۷-۶	دل داده ۲۹۵
دولت ۳۵۴-۳۳۰-۱۵۳-۸۳	دلدار ۲۹۵
۳۵۶	دلریش ۷
دوین ۳۷۹-۲۱۲-۶۸-۶۲	دلوق ۷۹
دویدن ۳۵۰-۹۳	دلک ۱۳۳
ده ۱۴۶	دلکش ۴۷
دهان ۲۳۶-۲۲۹-۲۱۷	دل نهادن بر ۱۵۳
دهن ۸۸	دل و جان دادن ۲۶۸
دی ۱۴۰-۵۶	دم زدن ۲۱۰
دیدار ۱۵۱	دمساز شدن با ۳۷۳
دیدگان ۱۱۱	دم سرد زدن ۱۳۵
دیدن ۳۲۲-۲۷۰-۱۷	دمی ۳۷۳
دیده ۱۱۲-۹۴-۷۲-۷۰-۶۱	دنیی ۲۱۳
۲۷۶-۲۴۷-۲۴۱-۲۱۲	دنیی غدار ۲۵۹
۳۰۰	دواسبه ۸۴
دیر ۱۴۰-۱۰۶	دواسبه دویدن ۳۵۰
دیری ۱۴۰	دوای جان ۷
دین ۳۳۶-۳۲۴-۳۰۴-۸۳	دوچهان ۲۲۲-۷۱-۲۲-۲۱-۱۳

رسم ۱۲۸	دین فروختن ۳۷۹
رسوا ۳۲۰	دین هدی ۱۸۹
رشته ۱۶۸-۶۴-۴۲	دیوار ۲۶۱
رضا ۳۰۳	دیوانگی ۱۵۰
رضا طلبیدن ۲۶۸	دیوانه ۲۷۷-۱۵۶-۱۵۰-۱۱۸
رقه ۳۴۲	دیوانه شدن ۳۷۶-۴۶
رگک ۲۵	
رند ۱۰۰-۷۴	«ذ»
روا داشتن ۳۱۱	ذات ۲۱۸
روح ۱۳۷-۱۳۱-۸۶-۸۲-۸۱	ذره ۲۲۲
۳۴۴-۳۳۹-۱۷۷	ذوق ۱۱۵
روحانی ۲۰۸	
روز حساب ۳۶	«ر»
روزگار ۳۵۹-۲۱۲	راحت ۱۶۵
روشن ۳۱۹	راز ۲۴۵-۲۲۷-۲۲۲-۱۰۸-۹۸
روشنایی ۴۲	راز گفتن با ۲۰۸
روشنی ۱۶۸	راست ۱۵۴-۸۰
رونهادن ۸۲	راستی ۳۱۰
روی آوردن به ۱۰۹	راکب ۱۳۱
روی سرخ کردن ۱۳۰	رام کردن ۳۵۸
روی کردن به ۷۱	راهرو ۳۸۰
روی نهادن ۸۴	راه عشق ۱۱
روییدن ۵۶	رای ۳۱۹
رهاندن ۳۳۷	رایگان دادن ۲۵۸
ریختن ۳۳۶-۲۹۰	رحمت ۲۳۳
ریسمان ۳۶۳-۱۵۸	رحیم ۱۹۴
	رخ ۳۷۳-۲۸۳
«ز»	ردا ۱۸۵
زآن ۲۵۰-۱۱۹-۹۴	رزم ۳۱۸
زآن روی ۱۱۲-۱۱	رساندن ۳۳۸-۳۳۴
زآن سان ۲۲۶	رستن ۱۹

زآنکه ۲۹۴	«س»
زاغ صفت ۱۷۱	ساختن ۲۵۵-۲۳۸-۵۵
زاهد ۳۰۴	ساز ۸۵
زایل شدن ۲۶۳	ساقی ۲۴۴-۲۳۶-۱۴۵-۲۴-۲۳
زاییدن ۳۰۷	۲۸۴-۲۵۳
زبان ۲۱۷-۲۰۸-۱۱۶-۳۳	سال ۳۶۱
زبانه زدن ۱۹۹	سایه ۲۶۱-۱۸۷-۱۳۸-۱۷-۱۵
زحمت ۱۲۴	سایه یزدانی ۱
زر ۲۸۱	سبب شدن ۲۶۳
زقه ۲۴۸	سبزه ۱۹
زکوة دادن ۱۹۱	سبعی ۸۱
زلف ۹۳ - ۱۱۸ - ۱۴۳ - ۱۵۰	سپاه ۳۱۸
۳۳۴	سپر انداختن ۲۷۸
زمان ۲۲۵	سپردن ۱۱۱
زمانه ۳۱۶	سپهر ۹۵
زمین ۳۴۹-۲۲۴	سپیده دم ۲۷۵
زمین بوسیدن ۳۳۳	ستدن ۵۲
زنجیر ۱۵۰-۱۱۸	ستم کردن بر ۱۳۴
زنداد ۳۴۴	سجاده ۱۰۰
زندگانی ۱۴۸-۴۴-۴۰	سحر ۳۳۲-۲۰۸
زنده ۶۹	سحر کردن ۱۸۴
زنده جان ۳۳۵	سحر که ۳۳۹
زنهار ۲۲۹	سحری ۲۳۳
زود ۱۴۰	سغاخ ۳۸۱
زودی ۱۴۰	سخت ۲۰۲-۱۹۳
زیان ۳۰۴	سغن ۱۱۵
زیبا ۳۱۲	سغن گفتن ۳۳
زیر ۲۹۱-۲۵۱	سرا ۲۱۳-۹
زیرا ۳۰۱-۲۹۲	سراب ۳۵۶
زیر و زبر ۲۸۵	سرانداختن ۲۸۲-۲۷۳
زیره به کرمان بردن ۱۲۷	سرای ۱۵۳

سودا ۳۰-۳۲-۴۵	سرای غرور ۳۶۶
سود کردن ۳۴	سر برآوردن ۱۳۶-۲۵۴-۲۷۱
سود نداشتن ۳۰۴	سر بریدن ۶۵
سور ۵۳	سر بسر ۳۱۲
سوز ۴۱-۱۵۸	سربه جیب تحیر فرو بردن ۲۵۴
سوز دل ۱۵۷-۲۷۳	سرخ روی شدن ۱۹۱
سوز غم ۲۷۱	سرخ کردن ۱۳۰
سه ۲۴۹	سرد ۲۵۹
سیب ۱۳۴	سر رشته ۴۲-۱۶۸
سیخ ۲۸	سر زیر پا نهادن ۲۹۱
سیر آمده ۸۹	سر فرو کردن ۱۳۵
سیمرغ ۲۲۱	سرکشی ۶۵
سینه ۳۸۱	سرگشته ۲۸۳-۳۴۲
	سرگشته گشتن ۳۵۲
«ش»	سرمایه ۱۳۹
شادمان ۳۶۸	سرمست ۵۹
شادمانی ۳۹	سرهنگ ۱۷۵
شادی ۵۳-۲۷۰	سریر ۳۵۷
شاهنشاه ۱۷۶	سرکشیدن ۲۶۸
شاهنشاهی ۲۲	سزاوار آمدن ۱۸۱
شاهنشه ۱۵	سلطوت ۲۸۴
شاهی ۱۷۳-۳۶۹	سعادت ۲۱۴
شاهین ۱۷۱	سقر ۲۲۳
شایستن ۹۱-۱۷۲	سگ کوی ۳۶-۷۲-۲۵۶-۲۷۶
شپره ۶۲-۶۸	سلامت ۳۰۳
شب عید ۲۷۰	سلسله ۱۴۳
شب‌نم ۳۰۵	سلطان ۱۷۸
شب و روز ۳۵۰	سنگ ۸۸
شبهای وصال ۱۲۶	سوختن ۱۹۹-۲۲۳-۲۳۸-۲۴۳
شتافتن ۳۶۷	سوخته دل ۲۷۳
شرا ۲۰۰	سود ۱۳۹-۲۰۰

شیخ ۸۴	شراب ۱۴۵-۲۵۳
شیر ۱۲۱-۱۸۷	شرح ۲۱۸
شیطان ۳۴۳	شرر انداختن ۲۷۳
شیوه ۷۴	شرط ۲۸۸
	شریف ۲۸۱
«ص»	شش ۲۴۹
صاحبقران ۲۱۰	شطار ۲۹۱
صاف ۲۵۳	شعری ۱۸۰
صافی ۳۴۳	شعله ۲۲۳
صافی شدن ۱۷۸	شکرانه ۲۸۲
صبا ۳۳۲-۳۳۳	شکرانه گزاردن ۲۲۶
صبح ۱۶۰	شکردن ۲۴۸
صبحدم ۲۷۱	شکفته کردن ۳۰۶
صحت ۲۶۳	شمردن از ۲۵۶
صحرا ۵۷	شمع ۴۱-۴۲-۴۶-۶۴-۱۰۱
صدف ۲۹	۱۰۲-۱۱۷-۱۲۶-۱۵۵
صدق ۱۹۰-۳۸۰	۱۵۷-۱۶۸-۱۹۹-۲۴۰
صد هزار ۳۰۰-۳۷۰	۲۴۳-۲۷۳-۲۷۷
صد هزاران ۳۰۶	شمع دوست ۲۸۹
صعوه ۱۷۲	شناختن ۳۶۵
صفات ۲۱۸	شنودن ۴۸-۳۱۰
صفیر ۸۶	شنیدن ۳۲۱
صلاح ۳۶۷	شوخ چشمی ۳۵۱
صلح ۱۱	شور ۱۵۰
صنم ۳۶	شور و شر ۲۷۴
صورت ۱۳۷	شوم سرای ۱۵۳
صومعه ۱۰۰	شهباز ۲۴۷-۳۷۴
صید ۹۷-۲۴۸	شهر ۲۷۴
	شهریار ۳۱۶
«ط»	شهبوت ۳۳۶-۳۷۷
طاق ۳۸	شیب ۹۷

طالب ۷۸	عالی رتبت ۱۷۵
طالع ۲۰۹	عامل ۱۹۱
طبایع ۲۹۷	عبارت ۱۹۹-۱۹۸
طرح ۳۵۵	عبرت برگرفتن ۳۲۱
طرفه ۱۵۲	عجب ۱۹۷
طعنه ۷۹	عجمی ۳۴
طفولیت ۱۲۱	عجیب ۱۹۷
طلب ۸۳-۷۷	عدم ۱۲۰-۱۰۸-۱۰۷
طلبیدن ۳۷۲-۱۷۴	عذر خواه ۲۶۷
طمع بریدن از ۹۴	عرش ۲۷۴
طوبی ۱۸۷	عرصه ۳۴۶
طیلسان ۱۸۵	عروسان چمن ۵۸
	عز ۲۵۳-۲۱۹
	عزت ۲۹۶
	عزیز ۲۱۳
	عشاق ۲۰۹-۸۷-۶۷-۶۱-۵۹
	عشق ۱۳-۱۱-۹-۷-۶-۵-۴
	۵۳-۴۷-۴۴-۴۳-۲۹-۲۵
	۱۰۷-۱۰۴-۱۰۳-۶۴
	۱۲۴-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۳
	۱۸۲-۱۶۹-۱۶۱-۱۳۹
	۲۰۵-۲۰۴-۱۹۷-۱۹۶
	۲۱۷-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۶
	۲۳۸-۲۳۱-۲۲۲-۲۲۱
	۲۸۸-۲۷۷-۲۷۴-۲۴۰
	۳۵۱-۳۲۷-۳۲۶-۲۹۱
	۳۷۸-۳۷۶
	عشقبازی ۲۴۰
	عصمت ۳۴۰
	عصیان ۳۴۰
	عقبی ۱۹۱
«ظ»	
ظلمت ۲۹۷	
ظلمات ۲۹۹	
ظن بردن ۱۲۳	
«ع»	
عارضه ۲۶۳	
عاریت ۳۲۹	
عاشق ۲۰۵-۱۷۰-۱۶۷-۴۸-۵	
۲۳۲-۲۲۴-۲۱۱-۲۰۷	
۲۳۹-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳	
عاطفت ۲	
عاقبت ۳۷۵	
عاقل ۳۴۴-۳۲۲-۱۵۳	
عالم انسان ۳۴۵	
عالم‌تاب ۶۱	
عالم جاوید ۶۷	
عالم ناز ۹۷	

غلط ۱۲۲	عقل ۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰
غمان ۱۱۷	۲۲۹
غم خوردن ۱۸۴-۳۶۸	عکس ۲۲۰-۲۳۷
غمزه ۱۴۳-۳۸۱	علت ۲۶۲
غوطه خوردن ۱۲۹	علو ۸۲
غیرت ۲۳۴	عمر ۱۲-۳۹-۲۱۴-۲۶۱-۲۶۲
	۲۶۵-۲۸۳-۲۹۹-۳۶۷
«ف»	عمر به غفلت گذراندن ۳۰۲
فانی ۲۱۳-۲۸۵-۳۳۵	عمری ۱۱۱-۳۰۹-۳۵۲
فتادن ۱۶۹-۲۶۵	عمیق ۱۲۹
فتنه شدن ۱۶۳	عهد ۶۴-۹۹-۱۶۵
فدی شدن ۹۶	عیار ۲۹۱
فدی کردن ۲۹۳	عیاروار ۲۹۴
فرا افزون کردن ۲۴	عید ۲۷۰
فراز ۹۷	عیش ۴۳-۵۷
فراق ۳۷	
فردا ۱۳۱-۵۶-۳۲۲-۳۲۳	«غ»
فردوس ۹۵	غارت ۱۹۷
فرق ۱۵۸-۱۸۱	غارت کردن ۳-۱۹۶
فرمودن ۹۲	غافل ۳۲۲-۳۴۴
فرو ۲۸	غافل شدن ۳۰۹
فرو بردن ۲۵۴	گذار ۲۵۹
فروختن ۲۴۴-۲۹۴-۳۷۹	گذر ۳۲۸
فرو خوردن ۲۵۳	غذا ۱۷۲
فرو رفتن ۲۷۲	گرامت کشیدن ۱۹۲
فرو رو بیدن ۱۸۰	غرقه شدن ۱۲۹
فرو کردن ۱۳۵	غرور ۳۶۶
فروگفتن ۴	غصه خوردن ۱۳۶
فزودن ۵۷	غفلت ۲۶۱-۳۰۲
فزوننی ۳۱۰	غلاف ۲۲
فضا ۹	غلام ۱۵

قمارخانه ۲۵۲	فضل ۲۹۸-۲۲۰
قوت ۱۸۳-۱۸۲	فلک ۱۸۰-۱۰۵
قهر ۳۶۲-۲۲۳	فلک سار ۳۰۰
قیامت ۱۶۰-۵۸	فلکی ۳۷۷
قیل و قال ۷۵	فنا ۲۴۴
	فیض ۲۲۰
«ک»	«ق»
کار ۳۵۸-۳۲۴-۲۹۵-۲۶۰	قاف ۲۲۱
۳۷۰	قانع گشتن ۱۰۱
کاستن ۵۷	قبا ۳۰
کافر ۲۵۸-۱۰۶	قبله ۷۱
کام ۳۵۸-۲۰۳-۱۶۸	قبول ۱۸۶
کان ۲۲۰-۲۰۴-۵	قبول افتادن ۲۸۲
کاه ۱۸۳	قد ۳۰
کبریا ۲۱۹	قدر ۱۸۲
کتاب ۱۹۵	قدسی ۳۴۱
کرکس ۲۸۶-۸۲	قدم ۱۱۱
کرم ۲۶۷	قدم در نهادن ۳۸۰
کریم ۱۹۴	قدمگاه ۱۴
کز ۲۰۲	قصور ۱۸۷
کسوت ۱۳۷	قصه ۴۸
کش (که او را) ۳۲۲-۳۱۶	قصه‌گفتن ۴۷
کشت ۳۲۳	قصیده ۱۹۴
کشتگان عشق ۲۰۴	قضا ۲۶۷
کشتن ۳۲۳	قمر ۱۷۹
کشتن ۱۶۵	قنص ۳۷۴-۸۵
کشف ۱۸۹-۱۳	قلاش ۲۸۷
کشیدن ۱۷۷-۱۱۵-۹۳-۶۱	قلم ۱۹۲
۳۶۲-۳۶۰-۲۹۶	قلندروش ۲۸۷
کعبه ۱۰۶	قلندری ۷۴
کف پا ۷۲	

گداختن ۲۴۳	کف دست ۱۰۲-۲۸۰
گذاشتن ۱-۱۵۹-۳۶۹	کنفر ۵۱
گذرانندن ۳۰۲	کنفن ۱۳۲
گذرداشتن ۲۳۳-۲۳۴	کم (که مرا) ۲۳۶
گذرکردن ۳۳۲	کمال ۲۱۸-۲۶۴
گذرگرفتن ۲۷۴	کمر ۳۱۷
گذشتن ۵۰-۹۵-۱۵۹-۲۴۹	کم کاست ۳۱۰-۳۱۱
۳۰۲-۳۸۰	کم (چیزی) گرفتن ۴۶
گران ۱۴۷-۲۳۵	کندن ۲۱۶
گرچه ۳۰۰	کنف ۲
گردانیدن ۶۶-۲۶۷	کنون ۱۰۸-۱۱۲-۳۱۳-۳۴۰
گرد برآوردن از ۲۷۱	کو (که او) ۳۶۸
گرد (چیزی) گشتن ۳۵	کوچ کردن ۳۶۸
گردن ۱۰۲-۱۱۸-۱۳۰	کوچه ۲۰۷
گردون ۱۸۱	کور و کبود ۳۰۰
گرفتن ۲۶-۴۵-۲۲۴-۳۴۸	کوشیدن ۳۰۳
گرمروی ۹۰	کوکب مسعود ۲۰۹
گریه ۲۷-۴۱	کون ۶-۱۶-۱۷-۲۰۴-۲۴۹
گز ۳۴۹	کونین ۱۵-۲۲۲-۲۴۷
گزاردن ۲۲۶	کوی ۱۳-۳۵-۴۰-۵۰-۷۲
گزافی ۲۱۱	۱۳۲-۱۶۴-۱۶۷-۲۳۴
گسلیدن از ۵۰	۲۵۶-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۳
گشودن ۳۳۴	۳۳۲
گفت و گو ۲۳۰	کهن ۳۳
گل ۳۰۵-۳۰۶	
گل ارغوان ۲۳۷	«گک»
گلخن ۲۵۱	گام ۹۰
گلزار ۱۶-۲۱۵	گام زدن ۱۶۷
گلشن ۲۵۱	گاو ۱۸۳
کنج ۳۱۸-۳۵۷-۳۶۹	گاهی ۱۰۵
کنجیدن ۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹	گدا ۲۱۰

مال (کسی) خوردن ۳۶۴	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
ماندن ۱۱۴-۱۴۲-۱۸۳-۳۲۰	۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
مانند ۱۵۷	۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰
مانندۀ ۶۷	کونه ۱۱۶-۲۹۷
ماهر و ۲۰	گوهر ۲۹-۲۰۴
ماه و سال ۳۶۱	گویا ۳۱۹
مایه ۱۸-۱۴۸	گهر ۵
مایه‌دار شدن ۳۵۹	گهر ۱۲۹
مایبی ۵۲-۹۶	گهرانداختن ۲۷۵
مؤمن ۱۰۶	گهی ۱۰۶-۱۶۲
ماوا ۳۱۶	گیتی ۳۲۰
ماوی گرفتن ۱۷۶	
مجلد ۱۹۵	«ل»
مجال ۲۲۸-۲۳۰	لابد ۳۳
محتضر ۳۱	لاتفعل ۳۴
محرّم ۲۹۸	لاجرم ۲۴۳-۲۸۶-۳۷۰
محرّم‌راز ۹۸	لافزدن ۲۱۱
محرّم ۴-۷۴-۷۸	لاله ۲۰-۵۷-۱۳۲
محل ۲۸۱	لامکان ۲۱۹
محنت ۳۴۱	لایق ۱۶۹
محیط ۲۳۰	لذت ۴۳
مخاطره کردن ۱۳۰	لطف ۳۱-۳۹-۲۲۳-۳۶۵
مذلت ۳۴۰	لعل ۱۵۱
مراد ۳۷-۳۸-۲۹۲-۳۰۱	لمعه ۲۲۳
مرتبه ۲۳	لیک ۳۰۰
مرتع ۳۳۹	
مرد ۲۳۹-۲۸۷	«م»
مردار ۹۱-۲۵۷	ماتم ۵۳
مردانگی ۱۸۱	مار ۲۰۳
مردم ۱۸۲-۳۵۰	مال ۱۸۶-۲۰۳-۳۴۸-۳۶۱
مردمک ۷۲	۳۶۴

مغرور شدن ۳۶۱-۳۷۱	مردم‌کش ۳۱۳
مغز ۱۳۷	مرده ۲۷۸
مغزکشیدن ۳۶۰	مرغزار ۲۵۰
مقام ۳۷۷-۳۷۸	مرکب ۱۳۱
مقامات ۱۸۹	مرگ ۱۶۶-۲۹۴-۳۵۰
مقبل ۱۴	مزور ۳۰۴
مقدس ۴-۱۳۱-۲۶۴	مژه ۲۸
مقرر ۲۰۲	مست ۵۹-۹۹-۱۰۵-۱۱۹-۱۵۹
مقصد ۱۹۰	مستان شدن ۱۴۵
مقصود ۲۱-۱۰۹-۱۹۰	مستمند ۳۷۳
مقعد صدق ۱۹۰	مسجود شدن ۳۰۸
مکان ۲۲۵	مسعود ۲۰۹
مکر ۳۲۸	مسکن ۱۳۱-۳۴۹
مکمن ۲۵۵	مسکن ساختن ۱۷۹-۲۰۳
مکیدن ۳۶۰	مسلمانی ۲
مگر ۲۴۵-۳۲۴-۳۳۷-۳۵۱	مشام ۳۳۴
ملال گرفتن ۴۵	مشتاقی ۲۳
ملخ ۱۱۰-۱۲۸	مشتی ۶۲-۶۸-۱۸۳
ملك ۷۷ - ۱۷۹ - ۳۱۵ - ۳۴۸	مشغول شدن ۳۶۱
۳۵۷ - ۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۷۲	مشکبار ۳۳۴
ملك ۸۲-۹۱-۹۲	مصحف ۱۰۰
ملوك ۱۲۳-۳۲۱	مطلوب ۱۴
منجوق ۲۱۹	معاد ۳۶۷
منزل ۱۲-۲۴۲-۳۶۸	معذورداشتن ۱۰
منزلگه ۵-۱۶	ممشوقه ۱۲۴-۱۷۰
منزلگه در دل (کسی) ساختن ۱۰	معلوم ۱۸۲
منزه ۲۶۴	معلوم‌شدن ۲۴۵-۳۱۹
منشور ۷۷	معما ۱۱۶
منصب ۱۸۶	معنی ۱۹۵
منطقه ۶۳	مخ ۱۴۷
منظور نظر ۲۱	مغانی ۱۴۷

نبی ۳۱۵	منقار ۹۱
نجم ۲۸۵	مور ۳۱۲-۱۲۸
ندای حق ۳۳۹	مولی ۱۹۰
نزد ۱۴۱-۱۲۸	موی کشان ۸۴
نزدیک ۳۷۲	مهر ۵۰
نسخه ۱۷۳	مهر ۱۸۰
نسیم ۳۳۴	مهربانی ۳۳۲
نشان ۲۲۸-۲۱۱-۱۳۸	مهمان ۲۸۱
نشان دادن ۲۲۸	می‌پرست ۱۰۰-۶۰
نشستن ۱۴۴-۱۰۱-۹۲-۸۲	میل کردن ۲۵۰
۱۵۴-۳۸۱	می‌مغانی ۱۴۷
نشسته ۳۴۴	میوه ۱۸۷
نشیب ۳۴۹-۱۳۳	
نشیمن ۲۵۵	«ن»
نشیمن اول ۳۴۷	ناب ۱۴۵
نظر ۲۱۸-۳۹-۲۱	ناپاک ۲۵۹
نظر انداختن ۲۸۳	ناپرواگشتن ۳۲۴
نظر کردن ۳۲۵-۳۱۸	ناپیدا ۳۲۵
نعمت ۱۸۶	ناتوان ۳۳۱
نفس ۲۸۹-۱۷۷-۸۱	نادان ۳۵۰
نفس ۳۰۳-۲۷۲-۲۶۲	نار ۲۶۶-۲۲۳-۸۸
نفوس ۲۹۷	ناراستی ۳۱۰
نقاب ۲۸۳	ناز ۳۴۱-۹۷
نقد ۲۵۲	نازنین ۳۴۰
نقصان ۲۶۴	ناگاه ۳۷۶
نقطه ۳۰۱-۲۹۲	ناگهان ۳۶۲-۲۶۱
نکته ۲۲۲	نام ۱۶۷-۳۶-۲۶
نگاه کردن ۱۰۳	نام نیک ۳۲۰
نگریستن (به، در) ۱۱۲-۷۰-۳۲	نام و ننگ ۱۲
۲۴۷-۲۱۰-۲۰۰	نامه ۱۷۳
نم ۳۰۶	ناودان ۲۳۰

وزیدن ۳۶۲	نمودن ۱۵۴
وزیر ۳۵۷	ننگ آمدن ۸۷
وساوس ۳۴۳	ننگ بر نامزدن ۱۶۷
وسعت ۳۴۶	نو ۳۳
وسیلت ۱۹۰	نواختن ۳۶۵-۳۵۵
وصال ۱۱۴-۷۵-۵۲-۴۵-۳۰	نور تجلی ۵۴-۵۱
۲۴۳-۱۴۱-۱۲۶	نوشیدن ۲۰۲-۶۰
وصف ۲۱۷-۱۹۸	نهاد ۲۷۱
وصل ۲۰۴-۱۱۳-۸۵-۵۳-۳۷	نهادن ۲۹۱-۲۱۵-۱۱۸-۱۰۴
۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۵ - ۲۱۹	نہان ۲۲۷
۲۸۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۲۹	نہانی ۳۳۳
۳۵۳ - ۳۴۱	نہیب ۳۱۷-۱۳۳
وصل یافتن ۲۳۰	نیستی ۷۵
وفا ۲۸۸-۲۶۸	نیک ۳۲۰
وقت ۲۷۵-۲۴۸-۱۶۰	نیک و بد ۳۶۵-۵۵-۵۴
ولیک ۳۵۶	نیکی کردن ۳۲۰
ولیکن ۸۰	نیلوفر ۱۳۶
ویران ۳۴۷	نی نی ۱۲۲
	نیوشیدن ۶۰

« ه »

هان ۲۴
هجر ۲۴۳-۲۴۲
هجران ۳۴۱-۵۲
هدف کردن ۲۷۹
هدی ۱۸۹
هرچند ۳۲
هر چند گهی ۳۷۵
هرگز ۲۳۰
هزار ۲۹۷-۲۷۲-۱۹۵-۹۰-۶۴
هستی ۳۳۸-۲۸۴-۱۳۸-۲۴
هشت ۲۵۰

« و »

واهی ۲۵۹
وجود ۱۲۰-۷۹-۴۵-۲۶-۲۱
۲۵۳-۱۲۵
وجود باخته ۱۲۶
وجود پرداخته ۱۲۵
وحدت ۲۵۲-۲۵۰
وحشت سرا ۳۴۵
ورا ۳۲۵
ورد ۱۰۰
وزر ۳۶۴

هنوز ۲۴-۹۹-۱۰۰-۳۲۸	هشت بهشت ۸۷
هوا ۲۴۶-۲۹۹	هشت چنان ۲۲۳
هواپرستیدن ۳۷۹	هشیار ۱۵۹-۱۰۵
هوس پرستی ۷	هشیار شدن ۱۱۹
هوش ۳	هفت ۲۴۹
هویت ۳۴۶	هفت سپهر ۹۴
هیچ ۳۴۴	هفتم سقر ۲۲۳
هیچکس ۱۶۴	هلال ۲۷۰
هین ۱۴۵	هم‌آواز شدن با ۱۰۷
	همای ۲۸۶
«ی»	همایی یافتن بر ۲۸۶
یاد ۱۰۷	همچو ۲۸۹-۲۴۱-۱۷۹-۱۰۹
یار ۲۰۱-۲۱۴-۲۲۶-۲۳۲	۳۵۵
۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴	همچون ۹
یارستن ۹۳	همخانه شدن ۳۷۵
یازیدن ۱۵۵	همدم ۱۲۴
یافتن ۳۰۹-۲۴۸-۲۲۵-۹۸-۶۱	همنفس ۱۶۱
یباب ۱۴۶	هموار ۲۱۶
یزدانی ۱	همه ۱۱۴
یکچند ۱۷۹	همیشه ۳۰۱-۲۹۲

فهرست تشبیهات

چشمه خورشید ۱۷۰	آتش شهوت ۳۳۶
حلق وجود ۸۰	آتش عشق ۲۳۸-۲۷۷
خرابات فنا ۲۴۴	آدم «لا اله الا الله» ۳۰۸
خمخانه وجود ۲۵۲	باد ارادت ۸۳
خورشید عمر ۲۶۱	باده الست ۵۹-۹۹
دانه جنت ۲۵۰	بار امانت ۲۹۶
دانه عشق ۲۰۶	بار غم ۲۳۵
دانه غم ۶	بارگاه وصل ۲۲۵
در حرص و شهوت ۳۷۷	بارگه وصال ۱۴۱
دردی وساوس شیطان ۳۴۳	بیضه مسلمانی ۲
دست اجل ۲۳۶	پروانه دل ۴۶
دست قضا ۲۶۷	تندباد قهر ۳۶۲
دلق وجود ۷۹	تیر بلا ۲۷۹
دهن دوزخ ۸۸	تیر غمزه ۳۸۱
رخ دین ۳۳۶	تیغ «لااله» ۱۷۸
رفرف عشق ۳۷۸	جاروب «لا» ۱۸۰
زنجیر سرزلف ۱۱۸	جامه اسلام ۱۶۶
سایه غفلت ۲۶۱	جیب تحیر ۲۵۴
سرای دنیوی ۲۱۳	چراغ عهد ۱۶۵
سلسله زلف ۱۴۳	چشم جهان ۱۷۰
سلطان «الا الله» ۱۷۸	چشم دل ۳۲۲

کشن بهشت ۲۵۱	شبیم «لا اله الا الله» ۳۰۵
گوش دل ۴	شراب صاف تجلی ۲۵۳
لعل لب ۱۵۱	شمع ازل ۱۴۹
مرغ روح ۸۱	شمع رخ ۱۹۹-۳۷۳
مرغزار عالم وحدت ۲۵۰	شمع روی ۴۶
مرکب تن ۱۳۱	شمع وصال ۲۴۲
مریم «لا اله الا الله» ۳۰۷	صافی «الست یریک» ۳۴۳
مکمن جلال ۲۵۵	ظلمات هوا ۲۹۹
ملك ابد ۳۷۲	ظلمت نفوس و طبایع ۲۹۷
ملك طلب ۷۷	عالم عصمت ۳۴۰
منجوق کبریا ۲۱۹	قاف عشق ۲۲۱
منشور غم ۷۷	قمارخانه وحدت ۲۵۲
می عشق ۱۲۱	کرکس روح ۸۲
نار قهر ۲۲۳	کوی عشق ۱۳
نم «لا اله الا الله» ۳۰۶	کوی وصل ۲۸۳
نور حق ۳۶۵	کلخن دنیا ۲۵۱
نور لطف ۲۲۳	کل دل ۳۰۵

فهرست اعلام اشعار

رازی (نجم‌الدین) ۱۰۸	آدم ۳۱۳-۳۰۸-۱۲۳
زبور ۱۱۰	ابراهیم ۱۸۰
سلیمان ۳۱۵-۱۲۸-۱۱۰-۷۷	ادیب صابر ۱۹۳
۳۷۲-۳۴۸-۳۱۶	اسکندر ۳۱۴
عراق ۳۷	ایاز ۱۰۹
عیسی ۳۰۷-۱۸۴-۱۸۳-۱۷۷	تاتار ۲۵۸
فرعون ۳۵۹	جبریل ۲۳۴-۲۱۹
کرمان ۱۲۷	جم ۳۲۵
محمود ۱۰۹	حوا ۳۱۳
مریم ۳۰۷	خراسان ۳۷
نجم (نجم‌رازی) ۱۸۳ - ۲۲۹	دارا ۳۱۴
۲۴۵ - ۲۵۶ - ۲۸۵ - ۳۵۳	داود (نبی) ۱۱۰
نمرود ۳۵۹	داود شاه(شه) ۳۷۱-۳۱۵-۱۸۴
یوسف ۱۷۹	دایه ۱۸
	دجال ۱۸۴-۱۷۷

فهرست منابع و مآخذ

- آتشکدهٔ آذر - به تصحیح و حواشی سادات ناصری - انتشارات امیر-
کبیر
- آتشکدهٔ آذر - به کوشش سید جعفر شهیدی - انتشارات علمی
- احادیث مثنوی - بدیع الزمان فروزانفر - امیرکبیر - چاپ دوم ۱۳۴۷
- اصول تصوف - دکتر احسان الله استخری - انتشارات معرفت
- المعجم - شمس قیس رازی - به تصحیح مدرس رضوی - تهران
- المعجم المفهرس - محمد فؤاد عبدالباقی - القاہرہ مطبوعہ دار الکتب
المصریہ - ۱۳۶۴
- امثال و حکم دهنخدا - انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم
- بوستان سعدی - به کوشش غلامحسین یوسفی - انتشارات انجمن
استادان ۱۳۵۹
- تاریخ ادبیات ایران (از سنایی تا سعدی) - ادوارد براون - ترجمه
غلامحسین صدری افشار - ۱۳۵۱
- تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم و سوم) - ذبیح الله صفا - انتشارات
ابن سینا - چاپ ششم ۱۳۵۲
- تاریخ گزیده - حمدالله مستوفی - عبدالحسن نوایی - امیرکبیر
۱۳۳۹
- تاریخ نظم و نثر در ایران - سعید نفیسی - انتشارات فروغی
- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری - منوچهر محسنی - انتشارات
علمی - ۱۳۴۶
- ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس - علی رواقی - بنیاد فرهنگ ایران

تفسیر شنقشی - محمد جعفر یاحقی - ۱۳۵۵ - بنیاد فرهنگ ایران
تفسیر قرآن مجید (کمبریج) - به تصحیح جلال متینی - انتشارات بنیاد
فرهنگ

جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ خطی به شماره ۴۰۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ خطی به شماره ۴۴۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ عکسی به شماره ۱۰۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جواهر الاسرار ج اول - کمال الدین حسین خوارزمی - به تصحیح محمد
جواد شریعت - اصفهان

چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه اصفهانی - به تصحیح
سیدعلی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی - ۱۳۵۱
حديقة الحقیقه سنایی - به تصحیح مدرس رضوی - انتشارات دانشگاه -
چاپ دوم

دیوان انوری ج اول - به تصحیح مدرس رضوی
دیوان خاقانی - به تصحیح ضیاء الدین سجادی - انتشارات زوار
دیوان رشید وطواط - به تصحیح سعید نفیسی - کتابخانه بارانی
دیوان سنایی - به تصحیح مدرس رضوی - انتشارات ابن سینا - چاپ دوم
دیوان فرخی سیستانی - به تصحیح محمد دبیرسیاکی - انتشارات زوار
دیوان مجیرالدین بیلقانی - به تصحیح محمدآبادی - دانشگاه تبریز
دیوان منوچهری دامغانی - به تصحیح محمد دبیرسیاکی - انتشارات
زوار

دیوان ناصر خسرو - به تصحیح نصرالله تقوی
رباب نامه سلطان ولد - به اهتمام علی سلطانی گرد فرامرزی ۱۳۵۹
رباعیات بابا افضل کاشانی - به کوشش سعید نفیسی
رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری - به کوشش محمود مدبری -
انتشارات زوار - ۱۳۶۱

ریاض الشعرا - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۳۰۱
ریاض العارفین - رضا قلی خان هدایت
ریحانه الادب جلد ششم - میرزا محمدعلی مدرس - چاپ دوم
زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - بدیع الزمان
فروزانفر

- سبک‌شناسی (جلد ۳) - محمد تقی بهار
 سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر - به کوشش سعید نفیسی - ۱۳۵۰
 سفینه خوشگو - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۲۶۵۵
 شرح مشکلات دیوان انوری - سید جعفر شهیدی - انجمن آثار ملی
 صبح گلشن - سید علی حسن‌خان - به اهتمام مولوی محمد عبدالمجیدخان
 صحف ابراهیم - نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۲۹۷۷
 طرائق الحقایق ج ۲ - معصوم‌علیشاه - به کوشش جعفر محبوب
 عرفات العاشقین - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک شماره ۵۲۲۴
 عشق و عقل - نجم‌الدین رازی - به تصحیح تقی تفضلی - ۱۳۴۵
 فرخنامه جمالی - به کوشش ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر
 فرهنگ آنندراج - محمد پادشاه (شاد) - محمد دبیرسیاقی -
 کتابفروشی خیام ۱۳۳۵
 فرهنگ تاریخی زبان فارسی - بنیاد فرهنگ ایران
 فرهنگ جهانگیری - ویراسته رحیم عقیفی - دانشگاه مشهد
 فرهنگ سخنوران - خیامپور - انتشارات ابن‌سینا
 فرهنگ فارسی دکتر معین - انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - سید جعفر سجادی -
 انتشارات طهوری
 فرهنگ مترادفات و اصطلاحات - محمد پادشاه (شاد) - بیژن ترقی
 - کتابفروشی خیام
 فرهنگ معارف اسلامی (جلد اول) - سید جعفر سجادی - شرکت
 مؤلفان و مترجمان ایران - ۱۳۵۷
 فهرست مقالات فارسی (جلد سوم) - ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر
 فیه مافیه - مولوی - به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر - انتشارات
 امیرکبیر
 قدسیه - خواجه محمد بن محمد پارسای بخارایی - به کوشش احمد
 طاهری عراقی - انتشارات طهوری
 قرآن مجید - گوستاوفلوگل - انتشارات اقبال
 قصص قرآن مجید - برگرفته از تفسیر ابوبکر عقیق سورآبادی -
 یحیی مهدوی - دانشگاه تهران ۱۳۴۷
 کاشف الاسرار - نورالدین عبدالرحمن اسفراینی - هرمان لندلت

- کشف الحقایق - عزیزالدین نسفی - مهدوی دامغانی
 کلیات شمس (جزو هشتم) - به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر -
 انتشارات امیرکبیر چاپ دوم
 گلستان ادب - حسین مکی - کتابفروشی علمی و ابن سینا ۱۳۳۵
 گلستان سعدی - به تصحیح سعید نفیسی - کتابفروشی فروغی -
 چاپ سوم ۱۳۴۵
 گنج نامه - منسوب به خواجه عبدالله انصاری - چاپ افغانستان
 لطایف الحقایق (ج ۱) - رشیدالدین فضل الله - به تصحیح غلامرضا
 طاهر - انتشارات دانشگاه
 لغت نامه دهخدا
 مجالس النفائس - علیشیر نوایی - ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی -
 به تصحیح علی اصغر حکمت
 مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - به کوشش احمد مجاهد - دانشگاه
 تهران
 مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
 مخزن الفرائب - شیخ احمد علی خان هاشمی مندیلوی - به کوشش
 محمد باقر - لاهور ۱۹۷۰
 مرصادالعباد نجم الدین رازی - به تصحیح محمد امین ریاحی
 مرصاد العباد - به اهتمام شمس العرفاء - انتشارات سنایی
 رموزات اسدی در زمزمورات داودی - نجم رازی - به کوشش شفیعی
 کدکنی - دانشگاه مک گیل ۱۳۵۲
 معارف بهاء ولد - به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات
 طهوری
 ملفوظات - منسوب به خواجه عبدالله انصاری - چاپ افغانستان
 مناقب المارافین افلاکی - به کوشش تحسین یازیجی - آنقره ۱۹۵۹
 منطق الطیر عطار - به تصحیح محمد جواد مشکور - کتابفروشی تهران
 مونس الاحرار ج ۲ - محمد بن بدر جاجرمی - به اهتمام میرصالح
 طیبی - انجمن آثار ملی ۱۳۵۰
 نفحات الانس جامی - به تصحیح توحیدی پور - کتابفروشی محمودی
 ۱۳۳۶
 واژه نامه - عبدالحسین نوشین - بنیاد فرهنگ ایران

هفت اقلیم - امین احمد رازی - به‌کوشش جواد فاضل - انتشارات
علمی
ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار - کمال‌الدین حسین خوارزمی - به
تصحیح مهدی درخشان ۱۳۶۰

فهرست قسمتی از انتشارات کتابخانه طهوری

دبستان مذاهب. تألیف کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان.
در ملل و نحل و تاریخ مذاهب با تصحیحات و
تعلیقات و فهرست اعلام از رحیم رضازاده ملک
در دو مجلد

فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تألیف
دکتر سیدجعفر سجادی استاد دانشگاه تهران
انسان کامل. تصنیف عزیزالدین نسفی عارف و نویسنده
بزرگوار قرن هفتم

حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت. اثر حاج نعمت الله جیحون
آبادی با مقدمه و یادداشتها و فهرس از دکتر
محمد مکری

خوزستان در منابع ایران شناسی. گفتاری درباره اثبات
اصالت و قدمت تاریخی و جغرافیایی خوزستان
تألیف سید محمد باقر نجفی

قلاع اسماعیلیه. در رشته کوههای البرز در شناخت آثار
بازمانده اسماعیلیان به کوشش دکتر منوچهر ستوده
حدود العالم من المشرق الی مغرب. قدیمترین متن
جغرافیایی فارسی بازمانده از نیمه قرن چهارم



هجری به کوشش دکتر منوچهر ستوده
گلشن راز. اثر شیخ محمود شبستری به اهتمام صابر
کرمانی

اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. تصنیف ابونصر محمد
فارابی با فهرست لغات و اصطلاحات؛ ترجمه و
تحشیه از دکتر سید جعفر سجادی استاد دانشگاه
تهران

شرح شطحیات. تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی
شامل گفتارهای شورانگیز و رمزی صوفیان به
اهتمام هنری کرین

جامعه‌شناسی عمومی. تألیف دکتر منوچهر محسنی
بودیسم. بررسی تعالیم بودا و منتخبی از متون بودایی
نوشته و. راهول ترجمه روانشاد قاسم خاتمی
بهائیان. تألیف سید محمد باقر نجفی، تحقیقی بی-
غرضانه مبتنی بر مدارک و اسنادی که برای اولین
بار در ایران منتشر می‌شود.

توتم و وتابو. اثر زیگموند فروید. ترجمه روانشاد
دکتر محمدعلی خنجی
جامعه‌شناسی پزشکی و بهداشت. تألیف دکتر منوچهر
محسنی

مهابهارت. بزرگترین منظمه کهنه موجود جهان (به
زبان سانسکریت) ترجمه بفارسی میرغیاث‌الدین
علی قزوینی به تحقیق و تحشیه و اهتمام سید
محمدرضا جلالی نائینی در چهار مجلد

معارف. مجموعه مواعظ و سخنان سلطان‌العلماء بهاء
الدین محمدبن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء
ولد. به اهتمام استاد روانشاد بدیع‌الزمان فروزانفر

فهرست کتب زیر چاپ کتابخانه طهروری

هشت کتاب. اثر سهراب سپهری شاعر و نقاش بزرگ
معاصر ایران

کتاب المشاعر. تصنیف صدرالدین محمد شیرازی
معروف به ملاصدرا ترجمه و تعلیقات به قلم هانری
کرین

شیخ صنعان و دختر ترسا. به کوشش محمد خواجوی
سخن بودا. طرحی از تعالیم بودا. نوشته نیانه تی لوکا.
ترجمه ع. پاشایی

احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی. به اهتمام استاد
فقیه مجتبی مینوی

جامع الحکمتین. تصنیف حکیم ناصر خسرو به کوشش
استاد دکتر محمد معین

کتابخانه طهروری - تهران - خیابان انقلاب
مقابل دانشگاه - تلفن ۶۴۶۳۳۰

<https://t.me/ketaberfani>